

برای ما هدیه شمرده می شود.

محمد بن حُمَید عبدی از معمر از قتاده ما را خبر داد که می گفته است * به بریره گوسپندی از حساب زکات و صدقه دادند، او آن را به عایشه هدیه داد، عایشه خوش نمی داشت چیزی از آن را بخورد، پیامبر (ص) فرمودند برای بریره صدقه و برای ما هدیه است.

عبدالله بن نمیر، از سعید از ایوب از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * روزی که بریره از بردگی آزاد شد شوهرش به نام مغیث و سیاه پوست و برده خانندان مغیره بود، و به خدا سوگند گویی هم اکنون او را می بینم که در کوچه های مدینه در حالی که اشکهایش فرو می ریخت از پی بریره می رفت و می خواست رضایت او را به دست آورد و بریره نمی پذیرفت.

فضل بن دکین، از ابن عیینة، از ایوب، از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است * پیش عبدالله بن عباس سخن از شوهر بُریره به میان آمد، ابن عباس گفت شوهرش مغیث نام داشت و برده فلان خانندان بود و من خود او را دیدم که در کوچه ها از پی بریره می رفت و می گریست.

ابوالولید هشام طیالسی، از شعبه از قتاده از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * شوهر بریره را دیدم که برده بود.

عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * همسر بریره برده بود و گویی هم اکنون بر او می نگرم که از پی بریره در کوچه های مدینه می رفت و می گریست.

و همو از حماد بن زید از ایوب ما را خبر داد که می گفته است * من نمی دانم که کسی از مردم مدینه و مکه در مورد اینکه شوهر بریره برده بوده است اختلاف داشته باشند. عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از ایوب از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که بریره آزاد و مختار شد شوهرش برده بی سیاه پوست به نام مغیث و متعلق به خانندان مغیره بود، گویی هم اکنون او را می بینم که در کوچه های مدینه از پی او می رفت و اشک ریزان می خواست رضایت او را به دست آورد، و بریره می گفت مرا به تو نیازی نیست.

محمد بن عبدالله انصاری از سعید ما را خبر داد که می گفته است * ابو معشر چنین

می پنداشت که نخعی از اسود برای او نقل کرده است که شوهر بریره آزاد بوده است نه برده. عبدالوهاب بن عطاء هم از سعید از ابو معشر از ابراهیم نخعی از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که بریره آزاد و مختار شد شوهرش آزاد بود. ابوالولید هشام طیالسی از شعبه از حکم، از ابراهیم نخعی ما را خبر داد که می گفته است * همسر بریره آزاد بوده است.

عبدالله بن نمیر، از عبیدالله بن عمر از نافع ما را خبر داد که می گفته است * صفیه دختر ابو عبید مرا گفت که شوهر بریره آزاد بوده است.

فاطمة

دختر ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، مادرش حنتمه دختر شیطان است که این شیطان همان عبدالله پسر عمرو بن کعب بن واثله بن احمر بن حارث بن عبدمنات بن کنانه است. فاطمه را حارث بن هشام بن مغیره به همسری گرفت و فاطمه برای او پسری به نام عبدالرحمان و دختری به نام ام حکیم آورد.

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از موسی بن عقبه از ابو حبیبه برده آزاد کرده و وابسته زبیر، از عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است * به روز فتح مکه فاطمه دختر ولید بن مغیره مسلمان شد و به حضور رسول خدا آمد و با آن حضرت بیعت کرد.

أم حکیم

دختر حارث بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، مادرش فاطمه دختر ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است.

محمد بن عمر واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن عقبه از ابو حبیبه وابسته خاندان زبیر، از عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است * به روز فتح مکه ام حکیم دختر حارث بن هشام که همسر عکرمه پسر ابوجهل بود مسلمان شد و به حضور پیامبر آمد و با ایشان بیعت کرد.

جُویریة

دختر ابوجهل بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، مادرش آزوی دختر ابو عیص بن امیه بن عبد شمس بوده است، جویریة مسلمان شد و بیعت کرد و عتاب بن اسید بن ابو عیص بن امیه او را به همسری گرفت و پس از عتاب ابان بن سعید بن عاص بن امیه او را به همسری گرفت و جویریة برای او فرزند نیاورد.

جویریة همانی است که علی بن ابی طالب (ع) او را خواستگاری کرد، خاندان مغیره برای رایزنی در آن باره به حضور پیامبر (ص) آمدند، رسول خدا (ص) به آنان اجازه نداد که چنان کاری کنند و فرمود فاطمه پاره تن من است هر چیز که او را ناراحت کند مرا ناراحت می‌کند.^۱

حنفاء

دختر ابوجهل، خواهر پدر و مادری جویریة است، او مسلمان شد و بیعت کرد و سهیل بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی او را به همسری گرفت و حنفاء برای او هند را آورد. می‌گویند سپس اسامة بن زید بن حارثه او را به همسری گرفته است.

قریبة صُغری

دختر ابی امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است و مادرش عاتکه دختر عتبه بن ربیعة بن عبد شمس است، قریبة خواهر پدري ام سلمه همسر رسول خداست. قریبة مسلمان شد و بیعت کرد و عبدالرحمان پسر ابوبکر صدیق او را به همسری

۱. این خبر مجعول و ساخته حسین کرایسی است که شهره به دشمنی با اهل بیت است و روایات او درباره ایشان پذیرفته نیست. لطفاً به شرح خطبة ۵۶ نهج البلاغه در شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۳، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر و سید مرتضی، تزیه الانبیاء، ص ۱۶۷، چاپ قم و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۲ مراجعه شود.

گرفت، قریبه پسری به نام عبدالله و دو دختر به نامهای ام حکیم و حفصه برای او آورد. عارم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالرحمان پسر ابوبکر صدیق که مردی تندخو بود قریبه خواهر ام سلمه را به همسری گرفت، قریبه روزی به عبدالرحمان گفت مرا از تو بیم می‌دهند، عبدالرحمان گفت اختیارت دست خودت باشد، گفت هیچکس را بر پسر صدیق بر نمی‌گزینم، عبدالرحمان همچنان او را به همسری داشت و این گفته او در حکم طلاق نبوده است.

فاطمه

دختر اسود بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، مسلمان شد و بیعت کرد و او همان زنی است که دزدی کرد و پیامبر (ص) فرمان به بریدن دست او داد.

ابن نمیر، از اجلح، از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد که او به صورت مرفوع نقل می‌کرده است که * فاطمه دختر اسود بن عبدالاسد به روزگار حضرت ختمی مرتبت زیورهایی را دزدید، تنی چند در آن باره در محضر پیامبر (ص) شفاعت کردند و با اسامه بن زید هم گفتگو کردند تا با رسول خدا (ص) گفتگو کند که آن حضرت شفاعت او را می‌پذیرفت ولی همینکه اسامه به سوی ایشان رفت و پیامبر او را دید فرمود «ای اسامه با من سخن مگو که چون اجرای حدود به من برسد راهی برای رها کردن آن نیست» و سپس فرمود اگر فاطمه دختر محمد هم می‌بود دستش را می‌بریدم.

محمد بن سعد می‌گوید این یک روایت است که درباره فاطمه دختر اسود نقل شده است^۱ و در روایت مردم مدینه و کسان دیگری جز ایشان از مردم مکه، آن کسی که دزدی کرده و پیامبر (ص) به بریدن دست او فرمان داد ام عمرو دختر سفیان بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است و مادرش دختر عبدالعزی بن ابوقیس بن عبیدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی بوده است، ام عمرو خواهر حویطب بن عبدالعزی است، او به هنگام حجة الوداع شبانه راه افتاد و خود را کنار کاروانی که فرود آمده بودند رساند و صندوقچه‌یی از آنان را برداشت، ایشان او را گرفتند و بستند و بامداد آن شب او را به

۱. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۱۸ و ابن حجر در الاصابة، به شماره ۸۳۲، ج ۴، ص ۳۸۰ همینگونه آورده‌اند.

حضور پیامبر آوردند، او خود را به ام سلمه همسر رسول خدا رساند و دستهای خود را بر کمر او نهاد و حلقه کرد و به او پناه برد، پیامبر دستور فرمود دستهای او را از دامن ام سلمه رها کردند، رسول خدا گفت به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد هم چنین می کرد دستش را می بریدم و فرمان داد انگشتهای او بریده شد، آن زن در حالی که از دستش خون می چکید خود را به خانه همسر اسید بن حُضَیْر که از مردم خاندان عبدالاشهل بود رساند، همسر اسید او را شناخت و پناه داد و برای او خوراک گرمی آماده کرد، اسید از حضور پیامبر (ص) برگشت و پیش از آنکه وارد خانه اش شود همسر خود را صدا کرد و گفت فلانی می دانی چه بر سر ام عمرو و دختر سفیان آمد؟ همسرش گفت آری او همین جا و پیش من است، اسید همان دم از راهی که آمده بود به حضور پیامبر برگشت و ایشان را آگاه ساخت، پیامبر فرمودند بر او رحمت آوردی خداوند بر تو رحمت آورد.

گوید، چون ام عمرو پیش پدرش برگشت پدر گفت او را پیش خاندان عبدالعزی برید که شبیه به ایشان است، پنداشته اند که حویطب پسر عبدالعزی که دایی ام عمرو بود او را پیش خود جای داد و نگه داشت.

گوید، حسین بن ولید بن یعلی بن اُمیّه تمیمی بر عبدالله بن سفیان بن عبدالاسد که برادر ام عمرو بود خشم گرفت و چنین سرود.

«چه بسا دختر گیسو مجعد - بالغ - ابو سلیمی که دزد بار و بنه مسافران بود، شبانگاه به جستجوی صندوقچه های ایشان با دست راست خود پرداخت و سرانجام بدون انگشت شد»^۱

سُمیة

دختر خُبَّاط کنیز ابو حذیفه پسر مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، او مادر عمار یاسر است، سُمیه از دیرباز در مکه مسلمان شد و از کسانی بود که در راه خدا شکنجه می شد که شاید از دین اسلام برگردد و او چنان نکرد و شیکبایی ورزید سرانجام روزی ابو جهل از کنار او گذشت و زوبینی بر جلو شکم سمیه زد و او از آن زخم درگذشت، او که پیرزنی فرتوت

۱. رُبّ ابنة لابی سلیمی جَعْدَة
باتت تحوس عیابهم بیمنه
سراقه لحقائب الرکبان
حتى افرت غیر ذات بنان

و ناتوان بود نخستین شهید اسلام است، بدین جهت به روز جنگ بدر هنگامی که ابوجهل کشته شد پیامبر (ص) به عمار یاسر فرمودند خداوند قاتل مادرش را کشت.
ابومنذر اسماعیل بن عمر، از سفیان ثوری، از منصور، از مجاهد ما را خبر داد که می‌گفته است * نخستین شهیدی که در اسلام شهید شد سمیه مادر عمار بود، ابوجهل به سوی او رفت و زوینی بر جلو شکم او زد، و سمیه شهید شد.

عاتکه

دختر زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب، مادرش ام‌گُرز دختر حضرمی بن عمار بن مالک بن ربیع بن لکیز بن مالک بن عوف است، عاتکه مسلمان شد و بیعت و هجرت کرد.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو از یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب ما را خبر داد که می‌گفته است * عاتکه همسر عبدالله پسر ابوبکر صدیق بود، عبدالله بخشی از اموال خود را برای عاتکه قرار داد به شرط آنکه عاتکه پس از مرگ عبدالله ازدواج نکند، قضا را عبدالله پیش از عاتکه درگذشت، عمر بن خطاب به عاتکه پیام فرستاد و گفت چرا آنچه را که خداوند بر تو روا داشته است بر خود حرام و ناروا ساخته‌ای، آن مالی را که از عبدالله گرفته‌ای به خویشاوندانش برگردان و ازدواج کن، عاتکه چنان کرد، عمر از او خواستگاری کرد و به همسری گرفت.

عنان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * عاتکه دختر زید همسر عبدالله بن ابوبکر بود و عبدالله درگذشت و با او شرط کرده بود که پس از مرگ وی شوهر نگیرد، عاتکه به عبادت روی آورد و از خلق برید و با آنکه مردان شروع به خواستگاری از او کردند او نمی‌پذیرفت. عمر بن خطاب به سرپرست عاتکه گفت از من پیش او نام ببر. او به عاتکه گفت و عاتکه از پذیرش خواسته عمر هم خودداری کرد. عمر به سرپرست عاتکه گفت او را به همسری من درآور و او عاتکه را به همسری او داد، عمر پیش عاتکه رفت و به خانه او درآمد و با او درآویخت تا آنکه او را بر زمین افکند و بر او چیره شد و درآمیخت، پس از پایان کار گفت اف بر این زن! و از خانه عاتکه بیرون آمد و مدتی رفتن پیش او را رها کرد، عاتکه یکی از کنیزان خود را پیش عمر فرستاد

که پیش من بیا که خود را برای تو آماده و آراسته می‌سازم.^۱
 عارم بن فضل، از حماد بن سلمه، از خالد بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است
 * عاتکه دختر زید همسر عبدالله بن ابی بکر بود، عبدالله که او را دوست می‌داشت بخشی
 از زمین و مزرعه خود را برای او قرار داد به شرط آنکه عاتکه پس از مرگ او ازدواج نکند،
 اندکی بعد عمر بن خطاب او را به همسری گرفت، عایشه به عاتکه پیام داد زمین ما را
 برگردان، هنگامی که عبدالله بن ابی بکر درگذشت عاتکه چنین سرود.
 «سوگند می‌خورم که از این پس همواره بر تو اندوهگین باشم و پوست و چهره‌ام
 همواره ژولیده و خاک آلوده باشد».^۲

گوید، پس از اینکه عمر بن خطاب او را به همسری گرفت عایشه چنین سرود:
 «سوگند می‌خورم که همواره چشم من بر تو روشن خواهد بود و پوستم آراسته به
 عطر زعفران و زرد باشد»^۳ و به عاتکه پیام داد زمین ما را به خودمان برگردان.
 یزید بن هارون، از محمد بن عمرو، از یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب ما را خبر داد
 که می‌گفته است * ربیعة بن امیه پیش عمر بن خطاب آمد و گفت خواب دیدم که ابوبکر
 درگذشته است و تو پس از او زنده‌ای و به خلافت رسیده‌ای و به این بانوی پارسای بریده از
 مردم پیام فرستاده و او را به همسری گرفته‌ای و او را به عنوان عروس به خانه‌ات آوردند و
 بر در خانه‌ات شتران تنومند با باروبنه ایستاده‌اند، گوید آن زن عاتکه دختر زید بن عمرو بن
 نفیل بود که همسر عبدالله پسر ابوبکر بود و عبدالله روز جنگ طائف کشته شد^۴، عبدالله
 بخشی از اموال خود را برای عاتکه قرار داده بود به شرطی که پس از او شوهر نگیرد، عمر
 در پاسخ ربیعة بن امیه گفت سنگ بر دهانت باد چنین نیست و خداوند ابوبکر را زنده و ما را
 از او بهره‌مند می‌دارد و راهی برای دسترسی به این بانو نیست، چنان شد که ابوبکر درگذشت
 و عمر به جای او نشست و به عاتکه پیام فرستاد که چرا چیزی را که خداوند بر تو روا داشته
 است بر خود ناروا می‌داری؟ مال را به صاحبانش برگردان و ازدواج کن، او چنان کرد و عمر

۱. شگفتا از این رفتار خلیفه که در آثار اهل سنت فراوان به چشم می‌خورد.

۲. «آلیت لا تنفک نفسی حزینة علیک و لا ینفک جلدی اغبراً»

۳. آلیت لا تنفک عینی قریره علیک و لا ینفک جلدی اصفرا

۴. عبدالله بن ابی بکر در جنگ طائف تیر خورد و سخت زخمی شد و در مدینه پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت از

همان زخم درگذشت، به ترجمه مغازی واقدی، ص ۷۱۴ مراجعه فرمایید.

او را خواستگاری و با او ازدواج کرد، ربیعه بن أمیه در حالی که عمر با عاتکه زفاف کرده بود بر در خانه عمر آمد و اجازه خواست، عمر گفت خداوندا چشمی را بر او روشن مدار و اجازه داد، ربیعه آمد و شروع به نگرستن به باروبنه بر در خانه عمر کرد.

یزید بن هارون، از یحیی بن سعید، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عبدالله بن عبدالله بن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل همسر عمر بن خطاب عمر را که روزه داشت بوسید و عمر او را از این کار منع نکرد.

معن بن عیسی، از مالک، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل که همسر عمر بن خطاب بود، سر عمر را که روزه داشت می‌بوسید و عمر او را منع نمی‌کرد.^۱

محمد بن عمر واقدی، از معمر از زهری، از حُمَید بن عبدالرحمان بن عوف ما را خبر داد که می‌گفته است * عاتکه دختر زید که همسر عمر بن خطاب بود همواره از او برای رفتن به مسجد اجازه می‌گرفت و عمر به او می‌گفت تو که می‌دانی میل من در نشستن این جاست، عاتکه می‌گفت من اجازه گرفتن از تو را رها نخواهم کرد، و معمولاً هرگاه عاتکه اجازه می‌گرفت عمر او را باز نمی‌داشت و هنگامی که عمر را در مسجد زخم زدند عاتکه در مسجد بود.

فاطمه

دختر خطاب بن نفیل بن عبدالعزّی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب، خواهر پدر و مادری عمر بن خطاب است و مادرشان حنتمه دختر هاشم بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، او را سعید بن زید بن عمرو بن نفیل به همسری گرفت، فاطمه و شوهرش پیش از عمر بن خطاب و پیش از رفتن حضرت ختمی مرتبت به خانه ارقم مسلمان شدند، نام همسر سعید بن زید در حدیث و کتابهای حدیث همین فاطمه است ولی در کتابهای نسب به جای فاطمه از رمله دختر خطاب که همان ام جمیل است نام برده شده است.

۱. چون برخی بوسیدن همسر را مبطل روزه می‌دانسته‌اند این روایت را آورده که در حکم جواز است.

لیلی

دختر ابو حثمه بن حذیفه بن غانم بن عامر بن عبدالله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب، مادرش کنیزی از قبیله تنوخ و از اسیران جنگی اعراب است.

لیلی از دیرباز مسلمان شد و بیعت کرد و همراه شوهر خود عامر بن ربیعہ عنزی که هم پیمان خطاب بن نفیل بود هر دو هجرت به حبشه را انجام داد، او برای عامر بن ربیعہ فرزند آورد و فرزندان عامر بن ربیعہ با خاندان عدی پیوند داشتند و با آنان ازدواج می کردند.

محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری از عبدالله بن عامر بن ربیعہ ما را خبر داد که می گفته است * هیچ بانویی زودتر از لیلی دختر ابو حثمه به مدینه هجرت نکرد و او در هجرت همراه من به مدینه آمد.

شفاء

دختر عبدالله بن عبد شمس بن خلف بن صداد بن عبدالله بن قرط بن ازاح بن عدی بن کعب، مادرش فاطمه دختر وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است.

شفاء از دیرباز و پیش از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و ابو حثمه بن حذیفه بن غانم بن عامر بن عبدالله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب او را به همسری گرفت، شفاء برای او پسری به نام سلیمان آورد، پس از آن برای - شوهر دیگرش - مرزوق بن حذیفه بن غانم - شوهر دومش برادر شوهر اولش بوده است - ابو حکیم را آورد که از اشراف بوده است. شفاء به مدینه هجرت کرد.

رَمْلَة

دختر ابو عوف بن صُبیرة بن سعید بن سعد بن سهم است، مادرش ام عبدالله است و او همان صَرْمَاء دختر حارث بن عوف بن عمرو بن یربوع بن ناضرة بن غاضرة بن حَطِيط است که

حُطَيْط به راعی الشمس - شبان خورشید - مشهور بوده است.
 رمله از دیرباز در مکه و پیش از آنکه رسول خدا به خانه ارقم برود مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم همراه شوهرش مطلب بن زهر بن عبدعوف بن عبد بن حارث بن زهره به حبشه هجرت کرد و همان جا برای او عبدالله بن مطلب را زایید.

ریطه

دختر منبه بن حجاج بن عامر بن حذیفه بن سعد بن سهم، مادرش از قبیله خثعم بوده است، او را عمرو بن عاص بن وائل سهمی به همسری گرفت و ریطه برای او عبدالله پسر عمرو عاص را زایید. محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن عقبه، از ابو حبیبه آزاد کرده و وابسته خاندان زبیر ما را خبر داد که می گفته است * به روز فتح مکه ریطه دختر منبه بن حجاج که مادر عبدالله پسر عمرو عاص است مسلمان شد و به حضور پیامبر (ص) آمد و بیعت کرد.

زینب

دختر عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه بن جُمَح است.
 اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از عبدالعزیز بن مطلب، از عمر بن حسین از نافع ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن عمر پس از مرگ عثمان بن مظعون زینب دختر او را که دوشیزه بود برای خود عقد کرد، قدامه بن مظعون عموی زینب او را به عقد عبدالله در آورد و مغیره بن شعبه آنان را به کابین بیشتری ترغیب کرد، مادر دختر به دختر گفت ازدواج با عبدالله را تأیید نکند و خود دختر هم آن ازدواج را خوش نمی داشت، دختر و مادرش موضوع را به عرض رسول خدا رساندند و آن حضرت عقد را فسخ فرمود و سپس مغیره بن شعبه او را به همسری گرفت.

واقدی می گوید، حسن بن موسی از ابن لهیعه، از عبدالرحمان بن اعرج ما را خبر داد که می گفته است * بانویی که عبدالله بن عمر او را به روزگار زندگی حضرت ختمی مرتبت طلاق داد و آن زن در حال حیض بود. آمنه دختر عفان است.

تَوَامَة

دختر امیه بن خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح، مادرش لیلی دختر حبیب بن عمرو بن حارث از خاندان برجمی تمیم است، توأمه در سرزمین غربت با عاصم بن جعد فزاری ازدواج کرد و برای او فرزند آورد، توأمه با خواهرش زاده شد، برای خواهر نامی نهادند و این یکی را توأمه - همزاد، دوقلو - نام نهادند.

واقدی، از ابن جُرَیج، از عمرو بن دینار، از عبدالله بن سلمة از سلیمان بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است * توأمه دختر امیه بن خلف در یک جلسه به صورت قطعی طلاق داده شد - و مدعی بودند که بدینگونه سه طلاقه شده است - توأمه از عمر بن خطاب مسئله را پرسید و او آن را یک طلاق معین کرد.

سَهْلَة

دختر سهیل بن عمرو بن عبدشمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی، مادرش فاطمه دختر عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است. او از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و هر دو هجرت به حبشه را همراه شوهر خود ابوحنذیفه پسر عتبة بن ربیعة بن عبدشمس انجام داد و همانجا محمد پسر ابوحنذیفه را برای او آورد، پس از ابوحنذیفه عبدالله بن اسود بن عمرو که از خاندان مالک بن حسل بود سهله را به همسری گرفت و برای او پسری به نام سلیط آورد، سپس شماخ بن سعید بن قانف بن اوقص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بهته بن سلیم بن منصور سهله را به همسری گرفت و سهله برای او پسری به نام عامر آورد، سپس عبدالرحمان بن عوف بن عبد عوف بن حارث بن زهرة سهله را به همسری گرفت که برای او سالم پسر عبدالرحمان را آورد، سهله دختر سهیل بن عمرو، سالم برده آزاد کرده شوهر نخست خود ابوحنذیفه را به پسرخواندگی پذیرفته بود و سالم به هنگام بلوغ هم پیش سهله می‌رفت، رسول خدا(ص) به سهله اجازه فرمود که سالم را پنج بار شیر بدهد - تا پسر رضاعی او باشد؟!؟

یزید بن هارون، از عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمة از زُهری ما را خبر داد که می‌گفته است * سهله دختر سهیل بن عمرو که همسر ابوحنذیفة بود از رسول خدا مسئله پرسید و گفت ای رسول خدا! ما سالم را پسر خود می‌شمیم و او درحالی که من جامه خانه و کار بر تن دارم پیش من می‌آید و مو و چهره‌ام را می‌بیند رسول خدا فرمود «او را پنج بار شیر بده و پیش تو بیاید»^۱ زُهری می‌گفته است عایشه به همین فتویٰ استناد می‌کرده و فتویٰ می‌داده است، و سالم مرا خبر داد که پیش ام‌کلثوم دختر ابوبکر می‌رفته است تا پنج بار او را شیر دهد که خواهرزاده رضاعی عایشه و به او محرم شود و بتواند برای شنیدن حدیث به حضور عایشه برود، ام‌کلثوم دو یا سه بار او را شیر داد و سپس بیمار شد و سالم پیش او نرفت!

محمد بن عمر واقدی از معمر و محمد بن عبدالله از زُهری از ابو عبیده از عبدالله بن زمعه از گفته مادرش از ام سلمه همسر رسول خدا ما را خبر داد که می‌گفته است * همسران رسول خدا (ص) از پذیرش این حدیث و کار بستن آن خودداری می‌کرده و می‌گفته‌اند بر فرض صحت فقط اجازه و رخصت مخصوصی از رسول خدا برای سهله دختر سهیل بوده است.

خالد بن مخلد، از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از گفته عمره دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * همسر ابوحنذیفة بن عتبه موضوع سالم برده آزاد کرده و وابسته ابوحنذیفة و آمدوشد او را پیش خود به عرض پیامبر رساند و آن حضرت او را دستور داد که به سالم که مردی بزرگ بود و شرکت در جنگ بدر را پشت سر گذاشته بود شیر بدهد! و سهله چنان کرد.

محمد بن عمر، از محمد بن عبدالله برادرزاده زُهری از پدرش برای ما نقل کرد که می‌گفته است * در شیردوش یا ظرف دیگری شیر سهله به اندازه یک بار شیر دادن دوشیده می‌شد و این کار پنج روز پیایی صورت گرفت، و پس از آن درحالی که سهله سربرهنه بود سالم پیش او می‌رفت و این رخصتی ویژه از رسول خدا (ص) برای سهله دختر سهیل بن عمرو بود.

۱. این موضوع به جهات مختلف پذیرفته نیست و در روایت بعد قضاوت دیگر همسران حضرت ختمی مرتبت را می‌بینید، و نباید بدینگونه روایات ست استناد کرد.

أم کلثوم

دختر سهیل بن عمرو، مادرش فاخته دختر عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قصی است، ام کلثوم از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود ابوسبرة پسر ابورهم بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی به آن سرزمین هجرت کرد، ام کلثوم برای ابوسبرة محمد و عبدالله را آورد.

فاطمه

او همان أم جمیل و دختر مجلل بن عبد بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، مادرش ام حبیب دختر عاص بن امیه بن عبدشمس است، ام حبیب خواهر ابواحیبه سعید بن عاص بن امیه است.

فاطمه از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و به سرزمین حبشه در هجرت دوم همراه شوهرش حاطب بن حارث بن معمر بن حبیب جُمحی هجرت کرد. دو پسرشان محمد و حارث هم همراه بودند.

فاطمه

او همان ام قَهِطَم دختر علقمة بن عبدالله بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، مادرش عاتکه دختر اسعد بن عامر بن بیاضة بن سبیع بن جعثمة بن سعد بن ملیح از قبیله خزاعه است.

فاطمه از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود سلیط بن عمرو بن عبدشمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی به آن سرزمین هجرت کرد، و برای او سلیط بن سلیط را زایید.

عمیره

دختر سعدی است و نام اصلی سعدی عمرو و پسر وقدان بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، او از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود مالک بن زمعه بن قیس که از خاندان عامر بن لوی است به آن سرزمین هجرت کرد، مالک بن زمعه برادر سوده دختر زمعه همسر رسول خداست.

فاطمه

دختر قیس خواهر ضحاک بن قیس بن خالد اکبر بن وهب بن ثعلبه بن واثله بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فهر است، مادرش امیمه دختر ربیعه بن جذیم بن عامر بن مبدول بن احمر بن حارث بن عبد منات بن کنانه است.

فاطمه دختر قیس همسر ابو عمرو بن حفص بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بود و ابو عمرو او را طلاق داد، سپس معاویه بن ابی سفیان بن حرب و ابوجهم بن حذیفه بن غانم عدوی از او خواستگاری کردند، فاطمه این موضوع را به عرض رسول خدا رساند. پیامبر فرمودند معاویه درویشی تهی دست است ابوجهم هم هیچگاه عصای خود را از دوش بر زمین نمی گذارد^۱، همسر اسامه بن زید شو، او چنان کرد و می گفت در این باره به من رشک می برند.

معن بن عیسی، از مالک بن انس از عبدالله بن یزید برده آزاد کرده و وابسته اسود بن سفیان، از ابوسلمه بن عبدالرحمان از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که می گفته است * ابو عمرو بن حفص در حالی که در مدینه نبوده او را طلاق داده است و سپس وکیل خود را با مقداری جو پیش فاطمه فرستاده است، فاطمه بر او خشم گرفته است و او پاسخ داده است به خدا سوگند تو را بر ما حقی نیست، فاطمه به حضور پیامبر (ص) رفته است و آن حضرت

۱. کنایه از خشونت و ادب کردن زن و فرزند با عصا، یا کنایه از بسیار سفر کردن و تکاپوست. به این منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۶۶، چاپ ۱۴۰۵ ق، قم مراجعه فرمایید.

هم فرموده‌اند پرداخت نفقه تو بر او واجب نیست، سپس به او دستور فرموده است در خانهٔ ام شریک بنشیند و عده نگه دارد، سپس فرموده است یاران من در خانه‌ام شریک آمد و شد دارند، به خانهٔ ابن ام مکتوم برو که کور است و می‌توانی چادر از سر برداری آن‌جا عدهٔ خود را سپری کن و چون آزاد شدی مرا آگاه کن، گوید پس از سپری شدن عده به عرض رسول خدا رساندم که معاویه بن ابی سفیان و ابوجهم بن حذیفه هر دو از من خواستگاری کرده‌اند، فرمودند «ابوجهم که هیچگاه عصای خود را از دوش بر زمین نمی‌گذارد، معاویه هم درویشی تهی دست است با اسامه ازدواج کن» من او را خوش نمی‌داشتم پیامبر فرمودند «با اسامه ازدواج کن» و چنان کردم و خداوند در او خیر قرار داد به گونه‌ای که در آن باره به من رشک برده می‌شد.

عبیدالله بن موسی از موسی بن عبیده از یعقوب بن زید و عبدالله بن عبیده ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * فاطمه دختر قیس و خواهر ضحاک بن قیس همسر ابو عمرو بن حفص بود و او را طلاق قطعی داد، عیاش بن ابوریعه وکیل ابو عمرو بود فاطمه به او پیام داد و نفقهٔ خود را طلب کرد.

عبدالله بن ادريس از محمد بن عمرو از ابوسلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه دختر قیس پیش من آمد و گفت به حضور پیامبر (ص) رفتم و حق سکونت و نفقهٔ خود را می‌خواستم، فرمود ای فاطمه، فراهم آوردن مسکن و پرداخت نفقه در مدت عده برای کسی است که شوهرش حق رجوع داشته باشد، اینک به خانه ام شریک برو، پیش ما هم بیا، سپس فرمود، خواهران مهاجر ام شریک به خانهٔ او آمد و شد دارند به خانهٔ ابن ام مکتوم برو که مردی نابیناست، و می‌گفت که چون مدت عده‌اش سرآمده است معاویه و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند و پیامبر فرموده است «معاویه عاقله‌مند تهی دستی است. ابوجهم هم هیچگاه عصای خود را از دوش بر زمین نمی‌گذارد، چرا از اسامه غافلید» گوید مثل اینکه خویشاوندان فاطمه آن را خوش نداشتند، ولی فاطمه گفت من جز با کسی که پیامبر فرموده‌اند ازدواج نمی‌کنم.

یعلی بن عبید، از محمد بن عمرو، از ابوسلمه، از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * همسر مردی از خاندان مخزوم بودم، مرا طلاق قطعی داد، به خویشاوندانش پیام دادم و نفقه خواستم، گفتند تو را بر ما حق نفقه نیست، سپس نظیر همان حدیث قبلی از عبدالله بن ادريس را نقل کردند، جز اینکه پیامبر فرموده‌اند مردان مهاجر

نخستین به خانه ام شریک آمد و شد دارند و درباره ابن ام مکتوم هم فرموده اند نور چشم او از میان رفته است و اگر مقنعه از سر برداری چیزی نمی بیند، ضمناً میان خواستگاران از اسامه و اینکه پیامبر فرموده باشند چرا از او غافلید نام نمی برد، و در پایان حدیث می گوید فاطمه به همسری اسامه درآمد.

فضل بن دکین از سعید بن زید احمسی از شعبی ما را خبر داد که می گفته است * فاطمه دختر قیس برای من حدیث کرد که همسر فلان بن مغیره یا مغیره بن فلان از خاندان مخزوم بوده است و او در حالی که خودش در یکی از جنگهای ناحیه یمن بوده است پیام طلاق فاطمه را فرستاده است، فاطمه از آنان حق سکونت و نفقه مدت عده را مطالبه کرده است که از پرداخت آن خودداری کرده و گفته اند در این مورد به ما پیامی فرستاده است. فاطمه می گفت به حضور پیامبر (ص) رفتم و گفتم زنی از خاندان خالد که شوهرم پیام طلاق مرا فرستاده است و اینک از آنان حق مسکن و نفقه خود را مطالبه می کنم و نمی پذیرند، آنان به پیامبر گفتند ای رسول خدا او پیام داده است که این زن را سه بار طلاق داده است، در این هنگام پیامبر فرمود «حق مسکن و نفقه برای زن هنگامی است که شوهرش حق رجوع داشته باشد»^۱.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو از ابوسلمه از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که او برای ابوسلمه گفته است و چیزی هم از گفته او نوشته اند که همسر مردی از خاندان مخزوم قریش بوده است و آن مرد او را طلاق قطعی داده است و چون مدت عده اش سپری شده است به او گفته اند که معاویه بن ابی سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده اند و او این موضوع را به پیامبر گفته و ایشان فرموده اند «معاویه مرد تهی دستی است، ابوجهم هم که هیچگاه برای تنبیه زنش عصایش را به زمین نمی گذارد، چرا از اسامه بن زید غافلید؟»، گویا خویشاوندانش ازدواج با اسامه را خوش نداشتند، فاطمه گفت من جز با کسی که پیامبر فرموده اند ازدواج نمی کنم و با اسامه بن زید ازدواج کرد.

یزید بن هارون، از زکریاء، از عامر از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که می گفته است * شوهرم مرا سه طلاقه کرد و پیامبر فرمانم داد که مدت عده خود را در خانه ابن ام مکتوم سپری سازم و برای من نفقه مقرر فرمود.

۱. در این گونه موارد نمی توان به یکی دو روایت بسنده کرد و باید نظر قویه ورزیده را به کار بست به ویژه که میان مذاهب اسلامی در این باره اختلاف است.

یعلی بن عبید از محمد بن عمرو از محمد بن ابراهیم ما را خبر داد که عایشه به فاطمه دختر قیس گفته است * ای فاطمه! از خدا بترس خود می دانی که نفقه در چه مورد مقرر است.

نام زنان عرب غیر قرشی که مسلمان و بیعت کننده و مهاجر بوده اند

اُمّ رومان

دختر عامر بن عُوَیمر بن عبد شمس بن عتاب بن اُذَیْنَة بن سُبَیْع بن دهمان بن حارث بن غَنَم بن مالک بن کنانه.

محمد بن سعد می گوید و شنیدم کس دیگری نسب او را بدینگونه می گفت که او دختر عامر بن عمیره بن ذهل بن دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کنانه است.

ام رومان نخست همسر حارث بن سخیره بن جرثومه بن عادیه بن مرة بن جشم بن اوس بن عامر بن حقییر بن نمر بن عثمان بن نصر بن زهران بن کعب که از قبیله ازد است بوده و برای او پسری به نام طفیل آورده است، حارث بن سخیره از ناحیه سراه همراه همسر و فرزند خود به مکه آمد و با ابوبکر هم پیمان و ساکن مکه شد، حارث در مکه درگذشت و ابوبکر ام رومان را به همسری گرفت و برای او عبدالرحمان و عایشه را زایید، ام رومان در مکه از دیرباز مسلمان شد و بیعت کرد و سپس همراه زن و فرزندان حضرت ختمی مرتبت و فرزندان ابوبکر به مدینه هجرت کرد یعنی هنگامی که کسی رفت و آنان را روانه کرد.

ام رومان بانویی نیک بود و به روزگار حضرت ختمی مرتبت در مدینه و به ماه ذی حجه سال ششم هجرت درگذشت.^۱

یزید بن هارون و عفان بن مسلم هر دو از حماد بن سلمه از علی بن زید از قاسم بن محمد ما را خبر دادند که می گفته است * چون جنازه ام رومان را به گور سرازیر کردند

۱. درباره تاریخ مرگ ام رومان سالهای دیگری هم گفته اند. لطفاً به الاصابه، ج ۴، ص ۴۵۰ مراجعه فرمایید.

رسول خدا فرمود «هرکس شاد می‌شود از اینکه به بانویی از حور عین بنگرد به أم رومان بنگرد» و در حدیث عفان آمده است که پیامبر (ص) وارد گور ام رومان شدند.

أم الفضل

نامش لبابة كبرى و دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هُزَم بن رُؤیبة بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صَعصعة بن معاویة بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس بن عيلان بن مَضَر است، مادرش مشهور به هند و او همان خولة است که دختر عوف بن زهير بن حارث بن حماطة بن ذی حلیل از قبيلة جُرَش بوده است که از شاخه‌های جَمِيْر است، مادر مادرش عایشه دختر محزَم بن كعب بن مالك بن قحافة از قبيلة خثعم است.

ام‌الفضل نخستین بانو پس از خدیجه دختر خویلد است که در مکه مسلمان شد و رسول خدا (ص) به دیدارش می‌رفت و استراحت نیم‌روزی خود را در خانه او می‌کرد.

خواهران ام‌الفضل، میمونه است که خواهر پدر و مادری او و همسر رسول خدا (ص) بوده است و لبابة صُغری که نام اصلی او عصماء دختر حارث بن حزن است، او خواهر پدری ام‌الفضل و مادر خالد بن ولید بن مغیره است، و عَزَة و هُزيلة که این دو هم خواهران پدری اویند.

برادران و خواهران مادری ام‌الفضل عبارتند از محمیه پسر جزء زبیدی که از اصحاب رسول خداست، و عون و اسماء و سلمی که فرزندان عُمیس بن معد بن حارث بن خثعم‌اند.

ام‌الفضل را عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و ام‌الفضل برای او شش پسر به نامهای فضل و عبدالله و عبیدالله و معبد و قُثْم و عبدالرحمان و دختری به نام ام حبیب آورد، و عبدالله بن یزید هلالی در این باره چنین سروده است.

«هیچ بانوی نژاده‌یی از مردی گزینه همچون شش تنی که از شکم ام‌الفضل زاده شده‌اند نژاده است، میان سالانی گرامی از زن و مرد»^۱

محمد بن عمر واقدی، از اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه از پدرش، از کَرِیب ما را خبر

داد که می‌گفته است * در محضر رسول خدا سخن از میمونه و ام‌الفضل دختران حارث و دیگر خواهرانشان لبابه صُغری و هزبله و عزه و اسماء و سلمی دختران عُمیس به میان آمد و آن حضرت فرمودند «همه این خواهران زنانی مؤمن‌اند».

محمد بن عمر واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از عبدالمجید بن شهیل از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * مادرم باردار می‌شد و با همان حال هر دوشنبه و پنجشنبه روزه می‌گرفت.

همو می‌گوید، ام‌الفضل پس از مسلمان شدن عباس بن عبدالمطلب به مدینه هجرت کرد و رسول خدا (ص) فراوان به خانه او و دیدارش می‌رفت.

عبدالله بن نمیر از اجلح ما را خبر داد که می‌گفته است * شنیدم زید بن علی بن حسین می‌گفت پس از آنکه پیامبر (ص) بر پیامبری مبعوث شد سر بر دامن هیچ زن نامحرمی نهاد و این کار برای آن حضرت هم روا نبود، مگر ام‌الفضل که موهای سر رسول خدا را بررسی می‌کرد و بر چشمهای ایشان سرمه می‌کشید، روزی که سر بر زمین نهاده بود و ام‌الفضل سرگرم سرمه کشیدن به دیدگان آن حضرت بود ناگاه قطره اشکی از چشم ام‌الفضل بر چهره پیامبر چکید، آن حضرت سر خود را بلند کرد و به او نگریست و پرسید تو را چه می‌شود؟ گفت خداوند متعال برای ما خبر از رحلت تو می‌دهد و چه خوب است درباره ما به آن کسی که پس از تو خواهد بود سفارش فرمایی چه حکومت در خاندان ما باشد چه نباشد، رسول خدا فرمود، پس از من بر شما چیره می‌شوند و شما را به استضعاف می‌کشند.

عبدالله بن بکر بن حبیب سهمی از حاتم بن ابی صغیره از سماک بن حرب ما را خبر داد که می‌گفته است * ام‌الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب به رسول خدا عرض کرد در خواب چنان دیدم که گویی عضوی از اعضای شما در خانه من است، رسول خدا فرمود، خیر و نیکی دیده‌ای، فاطمه دخترم پسری می‌آورد و تو او را با شیر پسر ت قتم شیر خواهی داد، گوید چون حسین (ع) زاده شد، ام‌الفضل پرستاری و شیردادن به او را عهده‌دار شد، ام‌الفضل می‌گوید حسین (ع) را به حضور پیامبر آوردم، در همان حال که کودک را می‌بوسید و می‌ستود بر دامن آن حضرت ادرار کرد، پیامبر فرمود ام‌الفضل پسر را بگیر که بر دامنم ادرار کرد، گوید کودک را گرفتم و با سرانگشتان خود رانش را فشردم که از درد گریست و خطاب به کودک گفتم پیامبر را آزار دادی و بر او ادرار کردی، همینکه کودک گریست رسول خدا فرمود «ای ام‌الفضل! تو از این جهت که پسر را به گریه انداختی مرا

آزار دادی» سپس پیامبر(ص) آب خواستند و روی محل ادرار ریختند و فرمودند «اگر کودک شیرخوار پسر باشد همینگونه آب بر آن بریزید و اگر کودک دختر باشد آن را درست بشوید».

عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سماک، از قابوس بن مخارق ما را خبر داد که می‌گفته است * ام‌الفضل در خواب دید که پاره‌یی از تن رسول خدا در خانه اوست، به حضور ایشان رفت و موضوع را گفت، پیامبر فرمودند «به خواست خداوند خیر و نیکی است، دخترم فاطمه پسری می‌آورد که او را با شیر پسرت قُثم شیر خواهی داد» حسین(ع) زاده شد و فاطمه او را به من عنایت کرد و او را شیر دادم و چون کودک به جنب و جوش آمد، او را به حضور پیامبر آوردم و ایشان کودک را بر دامن خود نشانند و کودک ادرار کرد، گوید ام‌الفضل با دست خود میان شانه‌های طفل زد، پیامبر فرمودند ام‌الفضل خدایت به صلاح دارد و رحمت فرماید، پسر مرا به درد آوردی، ام‌الفضل گفت اینک دامن خود را در آور و جامه دیگر بپوش تا آن را بشویم، پیامبر فرمود «بر روی ادرار پسر بچه شیرخوار فقط آب می‌ریزند و محلی را که با ادرار دختر شیرخوار نجس شده باشد می‌شویند».

خالد بن مخلد، از عبدالله بن عمر، از سالم پدر نصر بن سالم، از گفته خود ام‌الفضل دختر حارث ما را خبر داد که می‌گفته است * به روز عرفه - در عرفات - در حالی که پیامبر(ص) بر شتر خود ایستاده بوده است او برای ایشان کاسه شیری فرستاده است و آن حضرت آن را آشامیده است.

لبابه صُغری

او همان عصماء و دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن رؤیبه بن عبیدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه است. مادرش فاخته دختر عامر بن معتب بن مالک ثقفی است، او را ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم به همسری گرفت و عصماء برای او خالد بن ولید را که سیف‌الله است زایید، لبابه صُغری، پس از هجرت اسلام آورد و بار رسول خدا بیعت کرد.

هُزَيْلَة

دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن رؤیبة، پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد.

عَزَة

خواهر پدری ام‌الفضل است^۱، او را عبدالله بن مالک بن هزم بن رؤیبة به همسری گرفت. عَزَة برای او زیاد و عبدالرحمان و دختری به نام برزه آورد، برزه که همسر اَصَمّ بگابی بود برای او یزید بن اَصَمّ را زاید که شاگرد ابن عباس و پیوسته به او بود. در روایت دیگری آمده است که برزه خواهر پدری عَزَة بوده و مادرش دختر عامر بن معتب ثقفی است، و گفته‌اند عَزَة دختر حارث همسر مردی از خاندان کلاب بوده و میان ایشان فرزند آورده است.

اسماء دختر عُمَیْس

بن معد بن تیم بن حارث بن کعب بن مالک بن قحافه بن عامر بن ربیعة بن عامر بن معاویة بن زید بن مالک بن نسر بن وهب الله بن شهران بن عفرس بن اَقْتُل، و این اقتل کسی است که نسب همه قبیله خثعم به او می‌رسد.

مادر اسماء خوله معروف به هند دختر عوف بن زهیر بن حارث بن حماطه از مردم جُرَش است.^۲

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن صالح بن یزید بن رومان ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسماء دختر عُمَیْس در مکه و پیش از آنکه رسول خدا به خانه ارقم در آیند مسلمان

۱. از تکرار نسب پدر او که در چند مورد پیاپی آمده است خودداری شد.

۲. پیش از این گفته شد که اسماء خواهر مادری ام‌الفضل است، جُرَش نام قبیله و نام منطقه است. به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۳۶ و ۴۷۸ مراجعه فرمایید.

شد و بیعت کرد و همراه شوهرش جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کرد و همان جا عبدالله و محمد و عون پسران جعفر را زایید و در ماه جمادی الاولی به سال هشتم هجرت جعفر بن ابی طالب که رحمت و رضوان خدا بر او باد در جنگ موته شهید شد.

عبدالله بن زبیر حُمَیْدی از سفیان، از اسماعیل، از شعبی و ابو حمزه که اسناد روایت خود را هم نقل می کرده است ما را خبر داد که آن دو می گفته اند، هنگامی که اسماء دختر عُمیس از حبشه باز آمد عمر بن خطاب به او گفت ای حبشی! سرانجام ما در هجرت بر شما پیشی گرفتیم، اسماء پاسخ داد آری به جان خودم که راست می گویی، شما که همراه رسول خدا بودید گرسنه شما سیر می شد و نادان شما دانش می آموخت، و این ما بودیم که رانده از وطن و دور افتاده شده بودیم، به خدا سوگند که به حضور پیامبر می روم و این سخن را به عرض ایشان می رسانم، اسماء به حضور رسول خدا رفت و این سخن را برای آن حضرت بازگو کرد، فرمود «مردم را یک هجرت است و شما را دو هجرت»، سفیان گفته است «ای حبشی» را ابو حمزه آورده است و در حدیث اسماعیل نیامده است.

محمد بن عُبَید طنافسی و فضل بن دکین هر دو از زکریاء بن ابی زائده از عامر ما را خبر دادند که می گفته است * اسماء دختر عمیس به پیامبر (ص) عرض کرد برخی از مردم بر ما فخر فروشی می کنند و چنین می پندارند که ما از مهاجران نخستین نیستیم، پیامبر (ص) فرمود «چنین نیست که شما را دو هجرت است، شما نخست به حبشه هجرت کردید در حالی که ما در شهر مکه برجای بودیم و پس از آن هم شما به مدینه هجرت کردید»، گوید عامر در پی این حدیث می گفته است آنان به هنگام جنگ خیبر از سرزمین حبشه باز آمدند.^۱

عبدالله بن نمیر از اجلح از عامر ما را خبر داد که می گفته است * اسماء دختر عُمَیْس به پیامبر گفت ای رسول خدا اینان می پندارند که ما از مهاجران نیستیم، فرمود «هر کس چنین گوید یاوه می گوید که برای شما دو هجرت است، نخست پیش نجاشی هجرت کردید و سپس پیش من هجرت کردید.

عبدالله بن نمیر، از اسماعیل از عامر ما را خبر داد که می گفت * نخستین کس که اشاره به ساختن تابوت سرپوشیده برای جنازه زنها کرد اسماء دختر عُمیس بود که در حبشه

۱. پیامبر فرموده اند نمی دانم شادی من از آمدن جعفر بیشتر است یا از فتح خیبر و برای آگاهی بیشتر در این باره به حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۲۱۰ مراجعه شود که متن استیعاب در آن چاپ شده است.

دیده بود مسیحیان آن را ساخته و به کار می بردند.

محمد بن عمر واقدی، از مالک بن ابی رجال از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از ام عیسی دختر جزّار، از ام جعفر دختر محمد بن جعفر بن ابی طالب از گفته مادر بزرگش اسماء دختر عمیس ما را خبر داد که می گفته است * به روزی که جعفر و یارانش در موته شهید شدند من بامداد آن روز چهل پوست ناپیراسته را پیراسته کردم و آرد خود را هم خمیر کردم و سپس دست و روی پسرانم را شستم و به موهایشان روغن زدم، در این هنگام پیامبر (ص) به خانه ام آمدند و فرمودند ای اسماء! پسران جعفر کجایند؟ آنها را به حضورش آوردم ایشان را در آغوش کشید و بوید و سپس دیدگانش به اشک نشست و گریست، پرسیدم ای رسول خدا شاید خبری از جعفر به شما رسیده است؟ فرمود «آری همین امروز کشته شده است»، من از جای برخاستم و شیون کردم و مویه گری نمودم، زنان پیش من جمع شدند، رسول خدا می فرمود «ای اسماء! سخنی ناپسند مگو و بر سینه مکوب»، آنگاه پیامبر از پیش من بیرون شد و خود را به خانه دخترش فاطمه رساند که می گریست و می گفت وای من بر اندوه فقدان عمویم، رسول خدا فرمود «آری که بر مانند جعفر باید گریه کنندگان بگریند». آنگاه فرمود «امروز شما برای خاندان جعفر خوراک فراهم آورید که آنان امروز از خویشان بازمانده اند».

عفان بن مسلم و اسحاق بن منصور هر دو از گفته محمد بن طلحه ما را خبر دادند که می گفته است * از حکم بن عینة شنیدم که از عبدالله بن شداد بن هاد از گفته خود اسماء دختر عمیس نقل می کرد که می گفته است * چون جعفر بن ابی طالب شهید شد پیامبر به من فرمودند «سه روز آرام باش سپس هرچه می خواهی انجام بده»، واقدی می گوید پس از جعفر بن ابی طالب، ابوبکر اسماء را به همسری گرفت و اسماء برای او محمد بن ابوبکر را آورد که اندکی پس از آن ابوبکر درگذشت.

عبدالله بن نمیر، از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می گفته است * در حالی که مسلمانان عازم انجام حجة الوداع بودند، در منطقه ذوالحلیفه اسماء دختر عمّیس محمد بن ابی بکر را زاید، ابوبکر به او دستور داد غسل کند و برای حج تلبیه گوید و مُحرم شود.

وکیع بن جراح و فضل بن دکین هر دو از سفیان از عبدالکریم از سعید بن مسیب ما را خبر دادند که می گفته است * اسماء دختر عمیس محمد بن ابی بکر را در ذوالحلیفه زاید،

ابوبکر خواست او را به مدینه برگرداند، در آن باره از پیامبر پرسید، فرمود او را بگو غسل کند و سپس مُحْرِم شود.

کثیر بن هشام، از فرات بن سلمان از عبدالکریم، از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می‌گفته است * به اسماء دختر عمیس درحالی که زائو بود فرمان داده شد محرم شود.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از مالک بن انس، از عبدالرحمان بن قاسم از پدرش ما را خبر داد که اسماء دختر عمیش می‌گفته است * محمد بن ابی بکر را در منطقه بیداء زایید است و ابوبکر این موضوع را به عرض رسول خدا رسانده و آن حضرت فرموده است باید که غسل کند و سپس تلبیه گوید.

محمد بن عبدالله انصاری، از ابن جریج ما را خبر داد که می‌گفته است * جعفر بن محمد از جابر ما را خبر داد که چون پیامبر (ص) به ذوالحلیفه رسید آن جا نماز گزارد، اسماء هم همان جا محمد بن ابی بکر را زایید و به پیامبر پیام داد که چه باید انجام دهد، رسول خدا او را فرمان داد پارچه‌ای بر خود استوار بیند و سپس غسل کند و تلبیه بگوید و مُحْرِم شود. یزید بن هارون، از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس بن ابی حازم ما را خبر داد و گفت همراه پدرم پیش ابوبکر که مردی سپید پوست و لاغر بود رفتیم، دستهای اسماء را دیدم که رنگ حنا بر آن نمایان بود، گوید عفان بن مسلم در حدیثی که از خالد بن عبدالله از اسماعیل، از قیس برای ما نقل کرد این را افزود که اسماء مگس‌ها را از ابوبکر دور می‌کرد. وکیع بن جراح از شعبه از سعد بن ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوبکر وصیت کرد که جنازه‌اش را همسرش اسماء دختر عمیس غسل دهد.

و همو، از محمد بن شریک از ابن ابی ملیکه هم همینگونه ما را خبر داد که ابوبکر وصیت کرد اسماء او را غسل دهد و باز همو و فضل بن دکین از سفیان از ابراهیم بن مهاجر از ابراهیم ما را خبر دادند که می‌گفته است * پیکر ابوبکر را همسرش اسماء غسل داد.

عمر و بن عاصم کلابی، از هَمَّام، از قتاده برای ما نقل کرد که پیکر ابوبکر صدیق را همسرش اسماء غسل داده است.

عبدالله بن ثُمیر از سعید از قتاده از حسن بصری ما را خبر داد که ابوبکر وصیت کرد پیکرش را اسماء غسل دهد.

و همو، از اسماعیل بن ابی خالد از سعید بن ابی بردة، از ابوبکر بن حفص ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوبکر به اسماء دختر عمیس وصیت کرد که چون درگذشت او را

غسل دهد و او را سوگند داد که اگر روزه مستحبی بودی روزه بگشایی که برای تو مایه نیرو خواهد بود. گوید اسماء در پایان آن روز که ابوبکر را غسل داده بود سوگند او را به یاد آورد و پیش از غروب جرعه‌یی آب خواست و نوشید و گفت به خدا سوگند امروز کار دیگری که مبطل روزه باشد انجام نخواهم داد.

معاذ بن معاذ عنبری و محمد بن عبدالله انصاری هر دو از اشعث، از عبدالواحد بن صبره، از قاسم بن محمد ما را خبر داد که ابوبکر صدیق وصیت کرد همسرش اسماء پیکر او را غسل دهد و اگر ناتوان شد پسرش محمد که او را از ابوبکر داشت او را یاری دهد، محمد بن عمر واقدی می‌گوید این سخن سست و نادرست است.

ابن جریج از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوبکر وصیت کرد همسرش اسماء دختر عمیس او را غسل دهد و اگر به تنهایی نتوانست از عبدالرحمان پسر ابوبکر یاری بجوید، محمد بن عمر واقدی می‌گوید این درست است و چگونه ممکن است محمد بن ابوبکر که در ذوالحلیفه به ماه ذی حجه سال دهم زاده شده و به هنگام مرگ ابوبکر سه سال یا حدود آن داشته است مادر را در غسل ابوبکر یاری دهد.

معن بن عیسی، از مالک بن انس از عبدالله بن ابی بکر ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که ابوبکر درگذشت اسماء دختر عمیس که همسر او بود او را غسل داد و پس از غسل او بیرون آمد و از مهاجرانی که حضور داشتند پرسید که امروز بسیار سرد است و من هم روزه دارم آیا انجام غسل - مس میت - بر من واجب است؟ گفتند نه.

معن بن عیسی، از ابومعشر، از هشام بن عروه، از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیکر ابوبکر را اسماء غسل داد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابو عبید پرده‌دار سلیمان از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء در بامدادی سرد پیکر ابوبکر را غسل داد و سپس از عثمان پرسید که آیا باید غسل کند؟ عثمان گفت نه، عمر هم این سخن را شنید و منکر آن نشد.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از ابواسحاق از مصعب بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که عمر بن خطاب مقرری‌ها را مشخص کرد برای اسماء دختر عُمیس هزار درم مقرر فرمود.

واقدی می‌گوید، سپس اسماء دختر عمیس را پس از مرگ ابوبکر، علی بن ابی طالب

به همسری گرفت و اسماء برای او دو پسر به نامهای یحیی و عون آورد.

فضل بن دکین از زکریاء بن ابی زائدة ما را خبر داد که می گفته است * از عامر شنیدم می گفت علی بن ابی طالب اسماء بنت عمیس را به همسری گرفت. قضا را دو پسر اسماء یعنی محمد پسر جعفر طیار و محمد پسر ابوبکر بر یکدگر می بالیدند و هر یک به دیگری می گفت پدر من از پدر تو بهتر بوده و بدینگونه من گرامی تر از تو هستم، علی (ع) به اسماء گفت میان این دو داوری کن. اسماء گفت میان عرب جوانمردی بهتر از جعفر ندیده‌ام و میان میان سالان کسی بهتر از ابوبکر ندیده‌ام. علی (ع) فرمود هرچند اگر چیزی جز آنچه گفتی می گفتی بر تو خشمگین می شدم ولی برای خودم چیزی باقی نگذاشتی. اسماء گفت آن سه تنی که تو کم‌ترین ایشان باشی گزیدگان هستند.

عبدالله زبیر حُمیدی، از سفیان بن عیینه، از اسماعیل از قیس ما را خبر داد که * علی (ع) می فرموده است:

زنانی که مدعی داشتن آغوش گرم و حرارت مزاج می شوند به شما دروغ می گویند و در آن مورد هیچ کس از ایشان جز اسماء دختر عمیس پایداری نکرده است.^۱

سَلْمَى

دختر عمیس بن معد بن تمیم - خواهر پدر و مادری اسماء است - این بانو از دیرباز همراه خواهر خود اسماء مسلمان شد. سلمی را حمزة بن عبدالمطلب به همسری گرفت و سلمی برای او دخترش عمارة را آورد، این عمارة همان دختری است که در مکه ساکن بود و به سال عُمرة القضاء علی بن ابی طالب او را از مکه به مدینه برد و درباره سرپرستی او علی و زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب پیشگام بودند و با یکدگر بگوومگو داشتند و رسول خدا (ص) از این جهت که خاله این دختر یعنی اسماء دختر عمیس همسر جعفر بود چنان داوری فرمود که باید همراه و در خانه جعفر باشد و پیامبر فرمود نمی توان هیچ زنی را هووی عمه و خاله اش قرار داد. هنگامی که حمزة بن عبدالمطلب در جنگ احد شهید شد سلمی دختر عمیس بیوه گردید و سپس او را شداد بن هاد لیشی به همسری گرفت و سلمی

۱. درباره این سخن در لسان العرب ذیل ماده حرق و در النهایة ابن اثیر بحث شده است.

برای او عبدالله بن شداد را آورد، این عبدالله برادر مادری دختر حمزه است و پسرخاله فرزندان عباس بن عبدالمطلب از ام‌الفضل و همچنین پسرخاله خالد بن ولید بن مغیره است.

هُمَيِّنَةٌ

دختر خلف بن اسعد بن عامر بن بیاضة بن سبيع بن جعثمة بن سعد بن مُلیح بن عمرو از قبیله خزاعه است، او از دیرباز در مکه مسلمان شد و به حبشه مهاجرت کرد و هجرتش در هجرت دوم و همراه شوهرش خالد بن سعید بن عاص بن أمیه بود، همینه آن‌جا پسری به نام سعید و دختری به نام أمه برای خالد آورد، أمه دختر خالد را زبیر بن عوام به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای خالد و عمرو آورد.

حَرْمَلَةٌ^۱

دختر عبد بن اسود بن جذیمة بن اقیش بن عامر بن بیاضة بن سبيع بن جعثمة بن سعد بن ملیح بن عمرو از قبیله خزاعه است، او از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهرش جَهم بن قیس بن عبد شرحبیل بن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدار بن قصی به آن‌جا هجرت کرد، حرملة برای جهم سه پسر به نامهای حُرَیملة و عبدالله و عمرو آورد و کنیه او أم حریمله بود، حرملة در حبشه درگذشت، مادرش یکی از کنیزان عمرو بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی بود.

فاطمه

دختر صفوان بن محرث بن خُمیل بن شق، از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و همراه شوهرش عمرو بن سعید بن عاص بن أمیه به حبشه هجرت کرد.

۱. ملاحظه می‌فرمایید که حرملة از نامهای مشترک میان مردان و زنان است.

حسنة

مادر شرحبیل است و این شرحبیل پسر عبدالله بن مطاع بن عمرو کندی است. حسنه از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه پسرش شرحبیل به آن جا هجرت کرد.

خرنیق

دختر حصین بن عبید بن خلف بن عبد نهم بن جریبه بن جهمة بن غاضرة بن حبشیه بن کعب بن عمرو از قبیله خزاعه است. او مسلمان شد و بیعت کرد و از پیامبر (ص) هم روایت کرده است.

سبیعة

دختر حارث اسلمیه است، او همسر سعد بن خوله بود و سعد درگذشت. معن بن عیسی از مالک بن انس از هشام بن عروة از پدرش از مسور بن مخرمة ما را خبر داد که می گفته است * سبیعه اسلمیه چند روز پس از مرگ شوهرش فرزندی زایید، پس از زایمان خود به حضور پیامبر (ص) آمد و اجازه گرفت که ازدواج کند، پیامبر اجازه فرمود و او ازدواج کرد.

قبیصة بن عقبه، از سفیان از ابوبکر بن عبدالله بن ابی جهم از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه ما را خبر داد که می گفته است * ابوالسنابل پسر بعکک در شتاب سبیعة دختر حارث به ازدواج او را سرزنش کرد و سبیعه او را آگاه کرد که به محضر پیامبر رفته است و آن حضرت او را به ازدواج فرمان داده اند.

موسی بن اسماعیل از ابان بن یزید از یحیی بن ابی کثیر از ابوسلمة بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که او و ابن عباس در مورد داستان سبیعه اسلمیه اختلاف نظر داشته اند ابن عباس به غلام خود کزیم گفته است پیش ام سلمی برو و از او

پیرس، ام سلمی گفته است سبیه اسلمیه بیست روز پس از درگذشت همسرش فرزند خود را زاده است و رسول خدا به او فرموده است ازدواج کند، ابوالسنابل هم از جمله خواستگاران او بوده است.

أمّ معبد

نامش عاتکه و دختر خالد بن خلیف بن منقذ بن ربیعہ بن اصرم بن ضُبَیْس بن حرام بن حبشیه بن سلول بن کعب بن عمرو و از قبیله خزاعه است.

ام معبد همسر پسر عموی خود به نام تمیم بن عبدالعزی بن منقذ است و او هم خزاعی است، محل اقامت و خانه ام معبد در منطقه قُدَید بوده و هموست که رسول خدا(ص) به هنگام هجرت به مدینه کنار خیمه او فرود آمدند.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن نافع از ابن ابی نجیح از عبدالله برده آزاد کرده و وابسته اسماء دختر ابوبکر و نیز از حزام بن هشام از پدرش و جز او ما را خبر داد که می گفته اند هنگامی که رسول خدا(ص) در سپیده دمان شب دوشنبه از غار ثور بیرون رفته بود و روز سه شنبه آهنگ رفتن به قدید کرده بود، قریش نمی دانستند که آن حضرت به کجا رفته است، آوایی از ناحیه پایین مکه شنیدند و زنان و کودکان از پی آن آوا می رفتند، تا آنکه به بخش بالای مکه رسیدند، آن را می شنیدند و شخصی را نمی دیدند، مضمون آن آوا چنین بود:

«خداوند پروردگار مردم بهترین پاداش خود را به آن دو دوستی بدهد که هنگام نیمروز آهنگ خیمه ام معبد کردند، آن دو با نیکی فرود آمدند و با نیکی کوچ کردند، آری آن کس که دوست محمد باشد و یار او رستگار شده است، بر خاندان کعب مقام و منزلت جوان مردشان فرخنده باد و بر مسلمانان جایگاه او در کمین گاه»^۱.

۱. جزی اللّٰه ربّ الناس خیر جزائه

هُمَا نَزَلَا بِالْبُرِّ وَاعْتَدِيَا بِهِ

لِيَهْن بَنِي كَعْبٍ مَقَامِ فَتَانِهِمْ

و مَقْعَدَهَا لِلْمُسْلِمِينَ بِمَرْصَدِ

ابن ابیات در قاضی ابرقوهی، سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۳۲ و سیرت رسول الله، ص ۴۶۸ یا اندک تفاوت لفظی در

مصراع چهارم آمده است. نویری در نهاية الارب، ج ۱۶، ص؟ با اضافاتی و به صورت هفت بیت نقل کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از حزام بن هشام، از پدرش از گفته خود ام معبد ما را خبر داد که می‌گفته است * چهارتن که سوار بر دو مرکب بودند از دور پدیدار شدند و کنار خیمه من فرود آمدند، من گوسپند ماده‌ای را به حضور رسول خدا آوردم که پستانش هنوز اندک شیری داشت، پیامبر به پستان گوسپند دست کشید و فرمود این را مکش، من آن راها کردم و گوسپند دیگری آوردم و کشتم و برای آنان نان هم فراهم آوردم که او و یارانش خوردند، گوید از ام معبد پرسیدم چه کسانی همراه او بودند؟ گفت پسر ابوقحافه و برده‌ای از او و ابن ازیق که هنوز همچنان مشرک بود، ام معبد می‌گوید پیامبر و یارانش چاشت خود را از آن گوشت خوردند و تا اندازه‌ی که سفره ایشان گنجایش داشت سفره آنان را هم انباشتم با این همه گویا تمام یا بیشتر گوشت آن برای خود ما باقی ماند، گوید و آن گوسپند که پیامبر (ص) به پستانش دست کشید تا سال رماده^۱ که سال هیجدهم هجرت و روزگار خلافت عمر بن خطاب بود باقی بود و در آن حال که بر روی زمین هیچ چیز نه کم و نه بیش پیدا نمی‌شد ما آن گوسپند را بامداد و شامگاه می‌دوشیدیم، و ام معبد در آن هنگام مسلمان بود.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید، کس دیگری جز او گفته است، که ام معبد پس از این موضوع به مدینه آمد و مسلمان شد و بیعت کرد.

مادر عبدالله بن مسعود

او همان ام عبد و دختر عبدود بن سوئی بن قریم بن صاهله بن کاهل بن حارث بن تمیم بن سعد بن هذیل بن مدرکه بن الیاس بن مُضَر است، مادرش هند دختر عبد بن حارث بن زهره بن کلاب است، او مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از ابواسحاق، از مصعب بن سعد ما را خبر داد که چون عمر بن خطاب مقرری‌ها را تعیین کرد برای ام عبد هزار درم مقرر داشت.

۱. به سبب قحطی و خشک‌سالی دشوار این سال به رماده (خاکستر) معروف است. طاعون عمواس هم در همین سال بوده است. به تاریخ طبری، ج ۴، ص ۹۷، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر مراجعه فرماید.

ریطة

نام پدرش عبدالله است، او همسر عبدالله بن مسعود و مادر فرزندان اوست و بانویی صنعتگر بوده که به پیامبر (ص) گفته است، ای رسول خدا من زنی صنعتگرم، کارهای دستی خود را می‌فروشم، خود و شوهرم و فرزندم چیزی جز همین نداریم آیا می‌توانم در آمد خودم را هزینه کنم، رسول خدا فرمود برای تو پاداش و مزد آنچه بر آنان هزینه می‌کنی خواهد بود.

زینب

دختر ابومعاویه ثقفی و همسر عبدالله بن مسعود است، مسلمان شد و بیعت کرد و یک حدیث از رسول خدا روایت کرده که بدینگونه است.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زُهری از پدرش از صالح بن کیسان از محمد بن عبدالله بن عمرو بن هشام از بُکَیر بن عبدالله بن اشجّ از بُسر بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب ثقفی همسر عبدالله بن مسعود مرا خبر داد و گفت پیامبر (ص) او را فرموده‌اند هنگامی که برای گزاردن نماز عشاء از خانه بیرون می‌آیی بوی خوش به کار مبر.

دختر خَبَاب بن ارت

بن جندلة بن سعد بن خزیمة بن کعب بن سعد، از خاندان سعد بن زید منات بن تمیم است. او مسلمان شده و محضر پیامبر را درک و از ایشان روایت کرده است.

وکیع بن جراح، از اعمش، از ابواسحاق، از عبدالرحمان بن عبد فائشی از دختر خَبَاب ما را خبر داد که می‌گفته است * خَبَاب به جنگی رفت و پیامبر (ص) از ما خبر می‌گرفت و کارهای ما را بررسی می‌فرمود تا آن جا که تنها ماده بز ما را در دیگچه‌یی که داشتیم می‌دوشید و چندان از آن بز شیر می‌دوشید که دیگچه ما لبالب آکنده از شیر می‌شد و سرریز می‌کرد، و چون خَبَاب از سفر برگشت و بز را دوشید شیرش کاسته شد و او را گفتیم پیامبر (ص) آن را چنان می‌دوشید که این دیگچه سرریز می‌کرد و اینک که تو او را

می دوشی شیر کاستی گرفته و پس زده است.

عبدالله بن رجاء بصری، از اسرائیل، از ابواسحاق، از عبدالرحمان بن مُدرک از دختر خباب بن ارت ما را خبر داد که می گفته است * پدرم برای شرکت در جنگی رفت و برای ما چیزی جز ماده گوسپندی برجای نگذارد و گفت هرگاه می خواهید آن را بدوشید پیش اهل صفه بپرید تا ایشان آن را بدوشند. گوید ما آن را با خود آن جا بردیم، قضا را پیامبر آن جا نشسته بود ماده گوسپند را گرفت و بر آن پای بند زد و فرمود بزرگترین ظرفی که دارید بیاورید، می گوید رفتم و چیزی بزرگتر از دیگری که در آن خمیر می کردیم نیافتم همان را به حضورش آوردم و پیامبر شروع به دوشیدن کرد و آن دیگ انباشته از شیر شد فرمود بروید خود بنوشید و همسایگانتان را بنوشانید و هرگاه خواستید شیر بدوشید میش خود را پیش من آورید، ما گوسپند را به حضور آن حضرت می بردیم و همواره سیراب و قرین نعمت بودیم. چون پدرم برگشت و میش را گرفت و دوشید شیرش به حال نخست برگشت و کاستی گرفت، مادرم گفت میش ما را تباه کردی، گفت چرا و موضوع چیست؟ مادر گفت این میش به اندازه بی که این دیگ گنجایش دارد شیر می داد، پدر پرسید چه کسی او را می دوشید، گفت پیامبر (ص)، پدر گفت می خواهی کار مرا با کار آن حضرت قیاس کنی به خدا سوگند که دست ایشان سخت پربرکت تر از دست من است.

کعبه

دختر سعد اسلمی است، او پس از هجرت با پیامبر (ص) بیعت کرد، او همان بانویی است که درون مسجد - مدینه - برایش خیمه بی زده بودند و زخمی ها و بیماران را مداوا می کرد، همو سعد بن معاذ را هم که در جنگ خندق با تیر زخمی شده بود تا هنگام مرگ او در کنار همان خیمه پرستاری و مداوا می کرد، کعبه در جنگ خیبر همراه رسول خدا (ص) بود.

أُمّ مطاعِ اسلمی

او پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و در جنگ خیبر هم همراه رسول خدا بود و در آن جنگ حضور داشت.

اُمّ سنان اَسْلَمِی

او هم پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن ابی یحیی از ثُبَيْتَه دختر حَنْظَلَه اسلمی، از گفته مادرش ام سنان اسلمی ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که پیامبر می‌خواست به جنگ خیبر برود پیش ایشان رفتم و گفتم آیا می‌توانم در این راه که می‌روید همراه شما بیایم و مشگهای آب را پینه زنم و بیماران را مداوا کنم و اگر افرادی زخمی شدند و چنین مباد زخم‌بندی کنم و از بار و بنه دیدبانی کنم؟ رسول خدا فرمودند در پناه لطف و برکت خدا بیا، بانوان دیگری هم از قوم خودت و جز ایشان در این باره با من گفتگو کرده‌اند و به آنان اجازه داده‌ام، اینک اگر می‌خواهی همراه قوم خودت باش و اگر می‌خواهی همراه خود ما باش، گفتم می‌خواهم همراه شما باشم، فرمود همراه همسر ام سلمه باش، و من همراه او بودم.

و همو، از عمر بن صالح حوطی از حریث بن زید اسلمی، از ثُبَيْتَه دختر حَنْظَلَه از گفته مادرش ام سنان اسلمی که از زنان بیعت‌کننده و در فتح خیبر همراه رسول خدا بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * ما تا هنگامی که پیر و از شوهر کردن نومید نمی‌شدیم در نماز جمعه و عیدهای فطر و قربان حاضر نمی‌شدیم، و می‌گفته است هنگامی که برای بیعت به حضور پیامبر رفتم و با ایشان بیعت کردم به دستم نگریستند و فرمودند، چه مانعی دارد که هریک از شما ناخنهای خود را بگیرد و دست خود را اندکی حنا بندد.

اُمّیة

دختر ابوصلت قیس غفاری است، او پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و در جنگ خیبر همراه پیامبر (ص) بود.

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از سلیمان بن سُحَیْم از ام علی دختر ابو حکم از خود امیه دختر ابوصلت قیس غفاری ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه تنی چند از بانوان قبیله غفار به حضور رسول خدا رفتیم و گفتیم می‌خواهیم در این

راهی که می‌روید یعنی جنگ خیبر همراه شما باشیم زخمی‌ها را زخم‌بندی و مداوا کنیم و به آنچه می‌توانیم مسلمانان را یاری رسانیم، پیامبر فرمودند در پناه برکت خدا، گوید ما همراه آن حضرت رفتیم مرا که دخترکی کم‌سن و سال بودم رسول خدا (ص) پشت سر خود و روی باردان - خرجین - سوار کرد. پیامبر برای نماز صبح پیاده شد و شتر را خواباند، من ناگاه روی باردان نشان خونی دیدم که از من بیرون آمده بود و این نخستین بار بود که خون می‌دیدم، شرمسار شدم و کنار ناقه پناه بردم، پیامبر (ص) که شرمساری من و نشان خون را دید پرسید «شاید حیض شده‌ای؟» گفتم آری، فرمود «نخست خودت را روبه‌راه کن آنگاه ظرفی آب بردار و در آن اندکی نمک بریز و خرجین را با آن بشوی و این کار را تکرار کن»، و من چنان کردم، و چون خداوند خیبر را برای ما گشود غنیمتی بسیار بهره مسلمانان شد ولی برای ما سهمی از آن معین نشد و همین گردن‌بند را که می‌بینی و برگردن من است رسول خدا از میان غنایم برگرفت و به دست خویش برگردن من بست و به خدا سوگند هرگز از من جدا نخواهد شد و تا هنگام مرگ برگردنش بود و وصیت کرد که آن را همراه او دفن کنند، امیه دختر قیس هرگاه که غسل می‌کرد در آب غسل خود اندکی نمک می‌ریخت و وصیت کرد که در آب غسل میت او هم اندکی نمک اضافه شود.

اُمِّ حُفَیْدِ هَلَالِی

پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد، او همان بانویی است که چند سوسمار را به پیامبر هدیه کرد.

اُمِّ سُنْبَلَةَ مَالِکِی

از شاخه اسلم قبیله خزاعه است، او پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد. محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از عبدالرحمان بن حرملة از عبدالله بن یثرب، از عروة بن زبیر از عایشه همسر پیامبر (ص) ما را خبر داد که می‌گفته است چون به مدینه آمدیم پیامبر (ص) ما را از پذیرفتن هدیه از اعراب صحرانشین نهی فرمود، ام سنبله اسلمی برای ما ظرف شیری آورد و من از پذیرفتن آن خودداری کردم در همان حال پیامبر (ص)

همراه ابوبکر آمد و فرمود این چیست؟ گفتم ای رسول خدا! این ام سنبله است که برای ما مقداری شیر هدیه آورده است و شما ما را از پذیرفتن چیزی از اعراب بادیه نشین نهی فرموده‌ای، پیامبر (ص) فرمود «این هدیه را بپذیرید که قبیله اسلم اعراب آن چنانی نیستند آنان بادیه نشینان خود مایند و ما شهر نشینان ایشانیم که هرگاه آنان را فراخوانده‌ایم پذیرفته و پاسخ داده‌اند و هرگاه از آنان یاری می‌جوئیم یاری می‌دهند».

أم کُز خزاعی

او در صلح حدیبیه به هنگامی که پیامبر گوشت شتران قربانی خود را تقسیم می‌کرد به حضور ایشان آمد و مسلمان شد و از رسول خدا روایت کرده است.

یزید بن هارون از محمد بن اسحاق از عطاء بن ابی رباح از حبیبه دختر میسره از ام کُز خزاعی ما را خبر داد که می‌گفته است از رسول خدا درباره عقیقه پرسیدم، فرمود برای پسر دو گوسپند و برای دختر یک گوسپند.

أم معقل اسدی

اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد و از آن حضرت روایت کرده است.

محمد بن مصعب قرقسانی، از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از ابوسلمه بن عبدالرحمان از ام معقل ما را خبر داد که می‌گفته است * به پیامبر گفتم می‌خواهم حج بگذارم و شرم سخت لاغر و درمانده است، چه دستور می‌فرمایی؟ فرمود در ماه رمضان عمره به جای آور که یک عمره در رمضان معادل یک حج است.

أم صُبَّیَّة خَوْلَة

دختر قیس جهنی، پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و چند حدیث از پیامبر (ص) روایت کرده است.

انس بن عیاض لثی، از أسامة بن زید از ابونعمان سالم بن خربوذ از أم صُبَّیَّة جهنی ما

را خبر داد که می گفته است * دست من و دست رسول خدا (ص) در یک ظرف آب برای وضو آمدوشد داشت.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس هم از سلیمان بن بلال از اسامة از ابونعمان سالم بن خربوذ از أم صبیبه جهنی همینگونه ما را خبر داد.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از خارجه بن حارث از سالم بن سرج برده آزاد کرده و وابسته ام صُبَّیَّة که همان خوله دختر قیس و مادر بزرگ خارجه بن حارث است ما را خبر داد که می گفته است * از أم صبیبه شنیدم که می گفت دست من و دست رسول خدا (ص) در یک ظرف آمدوشد داشت، واقدی می گفت این خارجه همان پسر حارث بن رافع بن مکیث جهنی است که از خاندان ربعی است.

خالد بن مخلد بجلی از خارجه بن حارث بن رافع بن مکیث جهنی ما را خبر داد که می گفته است * سالم و نافع پسران سرج که برده آزاد کرده و وابسته ام صبیبه از خود او ما را خبر داد که می گفته است * دست من و دست رسول خدا در یک ظرف آمدوشد داشت.

محمد بن عمر واقدی از اسامة بن زید لثی از ابونعمان سالم بن سرج ما را خبر داد که می گفته است * از أم صبیبه خوله دختر قیس شنیدم که می گفت دست من و دست رسول خدا در ظرف آب وضو آمدوشد داشت. واقدی افزود سخن درست سخن کسانی است که ابونعمان سالم بن سرج گفته اند نه سالم بن خربوذ.

واقدی، از ابوبکر بن یحیی بن نصر از ابونعمان سالم از ام صبیبه خوله دختر قیس جهنی ما را خبر داد که می گفته است * در حالی که در آخر مسجد نشسته بودم خطبه نماز جمعه حضرت ختمی مرتبت را می شنیدم و در همان حال که در صف آخر بانوان نشسته بودم صدای قرائت آن حضرت را که سوره «ق والقرآن المجید» را می خواند می شنیدم.

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن صالح بن نافع ما را خبر داد که می گفته است * سوده دختر ابوضبیس جهنی که خود محضر رسول خدا را درک کرده و بیعت هم کرده بود و پدرش هم اندکی افتخار مصاحبت رسول خدا را داشته است از أم صبیبه خوله دختر قیس مرا خبر داد که می گفته است * ما گروهی از زنها بودیم که به روزگار زندگی پیامبر (ص) و تمام مدت خلافت ابوبکر و چند سال نخست خلافت عمر در مسجد می نشستیم گاه پشم ریزی می کردیم و گاه از برگهای خرما سبد می بافتیم و همگی دوست

یکدیگر بودیم. عمر گفت به طور قطع شما را به خانه هایتان برمی گردانم^۱ و ما را از مسجد بیرون کردند و فقط به هنگام نمازها در مسجد حاضر می شدیم، عمر پس از گزاردن نماز عشاء در حالی که تازیانه در دست داشت در مسجد می گشت و به چهره مردانی که نشسته بودند می نگریست و از آنان احوال پرسی می کرد و می پرسید آیا شام خورده اند و اگر می گفتند نخورده ایم آنان را با خود می برد و شامشان می داد.

سودة دختر ابوضئیس جُهَنی

او پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و پدرش اندکی افتخار مصاحبت رسول خدا را داشته است.

أَمِيمة يَا أَمَامَة

دختر سفیان بن وهب بن اَشِيْم از خاندان بنی حارث بن عبدمنات بن کنانه است، مادرش ام عبدالله بوده است. امیمة همسر ابوسفیان بن حرب بن امیه بوده و به روز فتح مکه اسلام آورده و بیعت کرده است و گفته شده است اندکی پس از آن مسلمان شده است.

برزة دختر مسعود

بن عمرو بن عُمیر ثقفی، مادرش أمة دختر خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح بوده است. برزه را صفوان بن امیه بن خلف جُمحی به همسری گرفت که عبدالله اکبر را برای او زایید، این عبدالله که به طویل - بلندبالا - مشهور بوده است همراه عبدالله بن زبیر با یکدیگر کشته شدند. برزه برای صفوان پسر دیگری به نام هشام اکبر و دو دختر به نامهای اُمیه و ام حبیب آورد، برزه در حجة الوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در کتاب النهایة، ج ۱، ص ۳۶۳ ترجمه شد که بخشی از همین حدیث را آورده است.

البعوم^۱

دختر معذل است که همان خالد پسر عمرو بن سفیان بن حارث بن زبّان بن عبدیاللیل از خاندان حارث بن عبد منات بن کنانه است. بعوم همسر صفوان بن امیه بوده و برای او عبدالله اصغر و صفوان و عمرو پسران صفوان را آورده است. بعوم در حجة الوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد. گوید و برای ما روایت شده است که او پیش از حجة الوداع و به روز فتح مکه مسلمان شده است.

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن عقبه از ابو حبیبه برده آزاد کرده و وابسته زبیر از عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است * به روز فتح مکه بعوم دختر معذل که از خاندان کنانه و همسر صفوان بن امیه بود مسلمان شد و به حضور پیامبر آمد و بیعت کرد.

أم حکیم

دختر طارق کنانی، در حجة الوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

قُتیلَه

دختر عمرو بن هلال کنانی، در حجة الوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

تماضر^۲

دختر اصبع بن عمرو بن ثعلبه بن حَضْر بن ضمضم بن عدی بن جناب بن هُبَل از قبیله کلب است. مادرش جویریّه دختر وبره بن رومانس از خاندان کنانه بن عوف بن عذره بن زید بن

۱. بعوم به معنی آوای آهوست.

۲. مشتق از مُضْر به معنی شیر ترشیده است. به لسان العرب مراجعه فرمایید.

لات بن رفیده و او هم از قبیله کلب است.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) عبدالرحمان بن عوف را به سوی قبیله کلب به مأموریت جنگی گسیل کرد و فرمود اگر دعوت تو را پذیرفتند دختر پادشاه و یا دختر سالارشان را به همسری خود در آور. هنگامی که عبدالرحمان به آن جا رسید ایشان را به اسلام فراخواند و پذیرفتند گروهی هم پرداخت جزیه را عهده‌دار شدند. عبدالرحمان بن عوف تماضر دختر اصبع بن عمرو سالار آنان را به همسری گرفت و همراه او به مدینه آمد. تماضر مادر ابوسلمه پسر عبدالرحمان بن عوف است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که این نخستین زن از قبیله کلب بود که مردی قرشی او را به همسری گرفت و او برای عبدالرحمان فرزندی جز ابوسلمه نیاورد. یزید بن هارون از ابراهیم بن سعد از پدرش از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است * تماضر بدخوی بود و عبدالرحمان او را دوبار طلاق داده بود و چون عبدالرحمان بیمار شد باز میان تماضر و او بگو و مگویی صورت گرفت. عبدالرحمان سوگند خورد که به خدا سوگند اگر از من طلاق بخواهی طلاق می‌دهم. تماضر هم سوگند خورد که به خدا سوگند از تو طلاق می‌خواهم، عبدالرحمان گفت هرگاه حیض شدی و پاک گردیدی مرا آگاه کن، گوید چون حیض و پاک شد کسی را پیش عبدالرحمان فرستاد تا او را آگاه کند. فرستاده تماضر از کنار یکی از خویشاوندان خود گذشت و او احساس کرد که برای چه کار می‌رود. او را صدا زد و گفت کجا می‌روی؟ گفت تماضر مرا برای چنین پیامی فرستاده است، آن مرد به فرستاده گفت پیش تماضر برگرد و بگو چنین کاری مکن که عبدالرحمان سوگند خود را رها نمی‌کند - طلاق خواهد داد - او برگشت و آن سخن را به او گفت، تماضر گفت من هم به خدا سوگند هرگز سوگند خود را رها نمی‌کنم، پیش عبدالرحمان برو و آگاهش کن. گوید پیش عبدالرحمان رفتم و آگاهش ساختم و او را طلاق داد.

عبدالله بن نمیر از محمد بن اسحاق از سعد بن ابراهیم از پدرش از گفته مادر بزرگش ام کلثوم ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که عبدالرحمان تماضر کلبی همسر خود را طلاق داد کنیزک سیاهی را به او بخشید.

وکیع بن جراح هم از عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمه ماجشون از سعد بن ابراهیم از

کثیف سلمی ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن عوف تماضر دختر اصبح کلبی را طلاق داد و کنیزی به او بخشید.

همچنین حجاج بن محمد از شعبه از سعد بن ابراهیم از حمید بن عبدالرحمان از گفته مادرش ما را خبر داد که می گفته است * گویی هم اکنون به کنیزک سیاهی که عبدالرحمان بن عوف او را به تماضر بخشیده بود می نگرم.

محمد بن مصعب قرقسانی، از اوزاعی از زهری از طلحة بن عبدالله ما را خبر داد که می گفته است * پس از اینکه عبدالرحمان بن عوف در بیماری خود تماضر را طلاق داد و این آخرین طلاق او بود - یعنی دو طلاق داده بوده است - عثمان بن عفان او را از میراث برندگان قرار داد.

عالم بن فضل هم از حماد بن زید از ایوب از نافع و سعد بن ابراهیم ما را خبر داد که می گفته اند * عبدالرحمان بن عوف تماضر را سه طلاقه کرد، پس از سپری شدن مدت عده اش عثمان بن عفان او را از میراث برندگان قرار داد، سعد می گفته است تماضر دختر اصبح کلبی مادر ابوسلمه پسر عبدالرحمان بوده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید پس از عبدالرحمان بن عوف، زبیر بن عوام بن خویلد تماضر دختر اصبح کلبی را به همسری گرفت و تماضر مدت اندکی را با او بود و زبیر طلاقش داد.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از گفته پدرش از عمر بن ابی سلمه بن عبدالرحمان بن عوف از گفته پدرش ابوسلمه از گفته خود تماضر دختر اصبح کلبی ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که زبیر بن عوام او را به همسری گرفته است به هنگام زفاف هفت شبانه روز پیش تماضر مانده است ولی اندکی بعد او را طلاق داده است. گوید تماضر از آن پس به زنها می گفت هر کدامتان ازدواج می کنید مانند یک هفته شوهر در خانه شما فریبتان ندهد، آن هم پس از کاری که زبیر با من کرد.

اسماء دختر مخزبه

بن جندل بن ابیر بن نهشل بن دارم از خاندان تمیم است، مادرش عناق دختر جبار بن عوف بن ابی حارثة بن زید بن عمرو بن غنم بن تغلب بن وائل است.

اسماء را هشام بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم به همسری گرفت و اسماء برای او ابو جهل و حارث را به دنیا آورد، هشام بن مغیره درگذشت و پس از او برادرش ابوریعنه بن مغیره اسماء را به همسری گرفت و اسماء برای او دو پسر به نامهای عیاش و عبدالله و دختری به نام أم حُجیر زایید.

اسماء مسلمان شد و بیعت کرد و به مدینه آمد و تا هنگام خلافت عمر بن خطاب یا تا پس از آن زنده بود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالحمید بن جعفر، و عبدالله بن ابی عبیده از ابو عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر، از گفته زُبَیْع دختر معوذ بن عفره ما را خبر داد که می گفته است: «همراه تنی چند از بانوان انصار پیش اسماء دختر مخربه که مادر ابو جهل است رفتیم و این به روزگار عمر بن خطاب بود، پسرش عبدالله بن ابی ربیع برای او از یمن عطر می فرستاد و اسماء آن را به صورت نسبه تا هنگام دریافت مقرری ها می فروخت. ما هم از او می خریدیم، اسماء همینکه شیشه های مرا از عطر پر کرد و همانگونه که برای دیگران وزن می کرد آن را وزن کرد گفت حق و طلب مرا به نام خود بنویسید، به منشی که حضور داشت گفتم آری بنویس که این مقدار وام بر عهده زُبَیْع دختر معوذ است. اسماء گفت کنار برو که تو دختر کسی هستی که سرور خود را کشته است. گفتم چنین نیست من دختر کسی هستم که برده خود را کشته است، اسماء گفت به خدا سوگند هرگز چیزی به تو نمی فروشم، من هم گفتم و به خدا سوگند من هم از تو هرگز چیزی نمی خرم تازه کالای تو عطر خوبی هم نیست، ابو عبیده راوی این روایت می گوید زُبَیْع به من گفت پسر! به خدا سوگند هرگز عطری به آن خوبی نبویده بودم ولی خشمگین شدم.^۱

اسماء

دختر سلامه بن مخربه بن جندل بن ابیر بن نهشل بن دارم از خاندان تمیم است. مادرش سلمی دختر زهیر بن ابیر بن نهشل بن دارم و او هم از خاندان تمیم است.

اسماء از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه

۱. واقدی هم در مغازی این موضوع را بدون ذکر سند آورده و گفته است که مادر ابو جهل به زُبَیْع گفته است من پسر را از دست داده ام. به ترجمه مغازی، ص ۶۷ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

شوهرش عیاش بن ابی ربیعہ بن مغیرہ بن عبداللہ بن عمر بن مخزوم به آن سرزمین هجرت کرد و همان جا عبداللہ بن عیاش را زایید.

اُمّ سباع

عبداللہ بن ادريس از اسلم منقري از عطاء برای ما نقل کرد که می‌گفته است * ام سباع از رسول خدا پرسید که آیا برای فرزندانمان عقیقه انجام دهیم؟ فرمود آری برای پسر دو گوسپند و برای دختر یک گوسپند.

ماویہ

کنیز آزاد کرده و وابسته جُحَیر بن ابی اهاب است، او همان کسی است که خُبیب بن عدی در مکه در خانه او زندانی بود تا ماههای حرام سپری شود و او را بکشند. ماویہ حالات خیب را پس از کشته شدن او نقل می‌کرد، ماویہ پس از آن مسلمان شد و اسلامش بسیار پسندیده بود، او می‌گفته است به خدا سوگند کسی را بهتر از خُبیب ندیده‌ام، در حالی که او در بند و زنجیر بود از شکاف در او را نگرستم در دست او خوشه انگوری به بزرگی سر آدمی بود و از آن می‌خورد و در آن فصل یک حبه انگور پیدا نمی‌شد، بدون تردید روزی خداوند بود که او را ارزانی فرموده بود. گوید خیب شبها در نماز شب چنان قرآن می‌خواند که زنها می‌شنیدند و می‌گریستند و بر او دل می‌سوزاندند. ماویہ می‌گوید به خُبیب گفتم آیا کار و نیازی نداری؟ گفت نه جز اینکه آب شیرین برایم بیاور و از گوشت قربانیان برای بتها در خوراکت من قرار مده و چون خواستند بکشند مرا آگاه ساز. چون ماههای حرام سپری شد و تصمیم به کشتن او گرفتند پیش او رفتم و آگاهش کردم. و به خدا سوگند ندیدم که از آن خبر بیم زده شود، او گفت برای من کاردی بفرست که موهای زائد بدنم را بزدايم و با آن خود را اصلاح کنم، گوید همراه پسر ام ابوحسین برای او تیغ تیزی فرستادم، گوید این ابوحسین را ماویہ پرستاری می‌کرده و فرزند خودش نبوده است، گوید همینکه پسرک بر من پشت کرد و رفت با خود گفتم به خدا سوگند که این مرد هم اکنون انتقام خون خویش را می‌گیرد، این چه کاری بود که کردی، این پسرک را با این کارد پیش او فرستادی او را

خواهد کشت و خواهد گفت مردی در برابر مردی، گوید چون پسرم با کارد پیش خبیب رفت، خبیب نخست تیغ را از او گرفت و سپس به صورت شوخی به او گفت به جان پدرت که بسیار گستاخی، آیا مادرت نترسید که تو را همراه تیغ این جا فرستاد و شما که می خواهید مرا بکشید مادرت از مکر من بیم نکرد، مأویه می گوید من که گفتگوی آنان را می شنیدم گفتم ای خبیب من به سبب امانت خداوند تو را امین شمردم و به حرمت پروردگارت تیغ به تو دادم و آن را ندادم که پسرم را بکشی. خبیب گفت هرگز او را نمی کشتم و در دین ما مکر و فریب روانیست.

مأویه می گوید به خبیب گفتم که فردا صبح تو را از زندان برای کشتن خواهند برد. آنان خبیب را در بند و زنجیر بیرون آوردند و به منطقه تنعیم^۱ بردند، کودکان و زنان و بردگان و مردم مکه همگی بیرون و به تنعیم رفتند گروهی از آنان مصیبت زده و خون خواه بودند و می خواستند با دیدن اعدام او خود را تسکین دهند و آنانی که سوگوار و خون خواه نبودند کافر و با اسلام و مسلمانان مخالف بودند، چون خبیب را که زید بن دثنه هم همراهش بود به تنعیم رساندند تیر چوب بلندی برافراشتند و پایه اش را گود کردند. و چون خبیب را کنار چوبه دار بردند گفت آیا آزادم می گذارید که دو رکعت نماز بگذارم؟ گفتند آری، او دو رکعت نماز به کمال و تمام و بدون آنکه آن را طول دهد گزارد، و همه این مطالب را برای ما محمد بن عمر واقدی از گفته مشایخ اهل علم خود نقل کرد.^۲

أم طارق

کنیز آزاد کرده و وابسته سعد

یعلی بن عبید از اعمش از جعفر بن عبدالرحمان انصاری از خود ام طارق وابسته سعد ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) بر در خانه سعد آمد و اجازه ورود خواست و این کار را سه بار تکرار کرد. سعد هر سه بار سکوت کرد و پاسخ نداد، رسول خدا برگشتند،

۱. تنعیم کنار راه مکه به مدینه و در سه چهارمیلی مسجد الحرام بوده است، امروز متصل به مکه و محل احرام بستن برای عمره مفرده است و به مسجد غایبه هم معروف است.

۲. برای آگاهی بیشتر در مورد خبیب که رحمت و رضوان خدا بر او باد به ترجمه مغازی واقدی، صص ۲۶۶-۲۶۳ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

سعد مرا به حضورشان فرستاد که بگویم تنها چیزی که مانع اجازه دادن به شما شد این بود که می خواستیم صدای شما و سلام دادن شما را بیشتر بشنویم، گوید در حالی که در محضر پیامبر بودم صدایی بر در خانه پیامبر شنیدم که اجازه ورود می خواست و کسی را نمی دیدم. پیامبر (ص) از او پرسیدند کیستی؟ گفت من أُم مَلْدَم هستم. پیامبر فرمود بر تو آفرین و خوشامد مباد، آیا به مردم قبا هدیه می دهی؟ گفت آری، فرمود همان جا و پیش ایشان برو.^۱

أُم فَرْوَة

مادر بزرگ قاسم بن غنّام.

یزید بن هارون و فضل بن دکین هر دو از عبدالله بن عمر، از قاسم بن غنّام از افراد خانواده اش، و فضل بن دُکین فزون بر این از گفته یکی از مادر بزرگهای خود از خود ام فروة ما را خبر دادند که می گفته است * در محضر رسول خدا بوده و کسی از آن حضرت درباره بهترین اعمال پرسیده است و فرموده اند نماز گزاردن در اول وقت، ام فروة از بانوانی است که با رسول خدا (ص) بیعت کرده اند.

مِیْمُونَة دَخْتَر کَرْدَم

فضل بن دُکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از عبدالله بن عبدالرحمان بن یعلی بن کعب ما را خبر دادند که می گفته است * یزید بن مقسم از گفته کنیز آزاد کرده و وابسته خود میمونه دختر کردم مرا خبر داد که می گفته است * پشت سر پدرم سوار بر شتر بودم و شنیدم که می گفت ای رسول خدا! من پیش از این نذر کرده بودم که در ناحیه بُوانه شتر قربانی کنم، پیامبر پرسیدند آیا آن جا بت و صنمی نیست که مورد پرستش قرار گیرد؟ گفت نه پیامبر فرمودند به نذر خویش وفا کن، ابونعیم فضل بن دکین در حدیث خود افزوده است که رسول خدا فرمودند در هر کجا که نذر کرده ای به نذر خود وفا کن.

یزید بن هارون از عبدالله بن یزید بن مقسم که همان ابن ضبّه است ما را خبر داد که می گفته است * عمه ام سارة دختر مقسم از میمونه دختر کردم برایم نقل کرد که می گفته

۱. این بخش در ترجمه ام طارق در اسد الغابه ابن اثیر و اصابه ابن حجر نیامده است شاید در صحت آن تردید داشته اند.

است * پیامبر(ص) را در مکه درحالی که بر ناقه خود سوار بودند دیدم، من همراه پدرم بودم، در دست رسول خدا تازیانه‌یی مانند تازیانه معلمان مکتبخانه بود و شنیدم که مردم و اعراب می‌گفتند از این طبطیه^۱ پرهیز کنید پرهیز.

میمونه می‌گوید * پدرم نزدیک پیامبر(ص) رفت و پای آن حضرت را در دست گرفت و پیامبر برای او برجای ماند و من فراموش نمی‌کنم که انگشت میانی پای پیامبر به نسبت از دیگر انگشتان درازتر بود، پدرم به پیامبر(ص) گفت من در لشکر عثران^۲ بودم و پیامبر(ص) آن لشکر و جنگ را شناخت. پدرم افزود که در آن هنگام طارق بن مرقع گفت چه کسی در قبال پاداشی که برای او در نظر می‌گیرم نیزه‌یی به من می‌دهد، من پرسیدم پاداش آن شخص چیست؟ گفت نخستین دختری را که داشته باشم به همسری او می‌دهم، من نیزه‌ام را به او دادم و او را به حال خود رها کردم تا آنکه برای او دختری به دنیا آمد و به بلوغ رسید. پیش او رفتم و گفتم همسرم را برای من آماده ساز، گفت به خدا سوگند این کار را نمی‌کنم مگر اینکه کابین دیگری برای او معین سازی. من هم سوگند خوردم که چنان نخواهم کرد، پیامبر(ص) از پدرم پرسید که اینک آن زن در چه سن و سالی است؟ گفت موهایش اندکی سپید شده است^۳، پیامبر به پدرم فرمودند «رهاش کن برای تو در آن زن خبری نیست، این سخن پدرم را به بیم انداخت و به آن حضرت نگریست، پیامبر فرمودند نه تو گناهی انجام دادی و نه دوست تو گناهی انجام داد، میمونه می‌گوید در این هنگام پدرم به پیامبر گفت من نذر کرده‌ام که بر معبد بوانه شماری گوسپند قربانی کنم و خیال می‌کنم پدرم گفت پنجاه گوسپند برای بوانه نذر کرده‌ام، رسول خدا پرسیدند آیا در آن معبد چیزی از این بنها وجود دارد؟ گفت نه، فرمود نذر خودت را برای خدا وفا کن. میمونه می‌گوید پدرم گوسپندها را فراهم آورد و شروع به کشتن آنان کرد در آن میان یکی از آنها گریخت، پدرم گوسپند را تعقیب کرد و می‌گفت پروردگارا نذر مرا بپذیر و سرانجام گوسپند را گرفت و کشت.

۱. اسم صوت است و نشان دهنده صدای تاپ‌تاپ تازیانه. ابن اثیر در النهایه توضیح داده است.

۲. یاقوت در معجم البلدان می‌نویسد یعنی لشکری که گردوغبار می‌کرد.

۳. متن اشتباه چاپی دارد با توجه به توضیح ابن منظور در لسان العرب ترجمه و تصحیح شد.

میمونه دختر سعید

کنیز آزاد کرده و وابسته رسول خداست.

عبیدالله بن موسی و فضل بن دکین هر دو از اسرائیل از زید بن جبیر از ابوزید ضبّی از گفته میمونه دختر سعید ما را خبر داد که می گفته است * از رسول خدا مسئله پرسیدند که اگر مرد روزه دار همسر روزه دار خود را ببوسد چگونه است؟ فرمودند افطار کرده است، و نیز از آن حضرت درباره زنازاده پرسیدند، فرمودند هیچ خیری در او نیست برای من یک جفت نعلین که با آن در راه خدا جهاد کنم بهتر از این است که برده زنازاده‌یی را آزاد سازم. موسی بن مسعود از عکرمه بن عمار از طارق بن قاسم بن عبدالرحمان از میمونه وابسته و آزاد کرده رسول خدا ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر فرمودند ای میمونه! از عذاب گور به خدا پناه ببر. گفتم ای رسول خدا فشار و عذاب گور حق است؟ فرمود ای میمونه آری و از عذابهای دشوار به روز رستخیز غیبت کردن و پرهیز نکردن از ترشحات ادرار است.

أم حصین اُخْمَسِی

عبیدالله بن موسی از اسرائیل از ابواسحاق از یحیی نوه أم حصین از گفته مادر بزرگش أم حصین ما را خبر داد که می گفته است * در منی پیامبر (ص) را دیدم که جامه‌های خود را استوار پوشیده بود و درحالی که عضله بازوی آن حضرت می لرزید برای مردم سخنرانی می کرد و ضمن آن می فرمود «ای مردم از خدا بترسید و گوش به فرمانش دهید و فرمان بردار باشید و اگر برده‌یی حبشی بر شما امیر شد تا هنگامی که فرمانهای کتاب خدا را برپا می دارد - به آن عمل می کند - فرمان بردارش باشید و به گفته اش گوش فرا دهید».

حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق، از یحیی بن حصین از مادر بزرگش ام حصین ما را خبر داد که می گفته است * درحالی که حصین در دامن من بود پیامبر (ص) را که بر ناقه خود سوار بود دیدم که خطاب به مردم می فرمود «ای مردم! از خدا پرهیز کنید و از هر کس که به امیری بر شما گماشته شود هر چند برده‌یی بینی بریده حبشی باشد تا هنگامی که احکام

کتاب خدا را میان شما برپا می‌دارد فرمان برید و به او گوش فرا دهید» گوید در آن حال پیامبر بخشی از جامهٔ احرام خود را از زیر بغل خود برگردانده و به شانهٔ دیگر افکنده بود. حسن بن موسی راوی این خبر می‌گوید زهیر ضمن نقل این روایت با دست خود چگونگی جامه را انجام می‌داد.

فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی و ابوقطن عمرو بن هیثم هر سه از یونس بن ابی اسحاق از غیرار بن حرث ما را خبر دادند که می‌گفته است: * از ام حصین احمسی شنیدم که می‌گفت در حجة الوداع رسول خدا را دیدم که جامهٔ احرام خویش را از زیر بغل برگردانده بود و عضلهٔ بازوی آن حضرت را می‌دیدم که می‌لرزید و می‌فرمود «ای مردم از خدا بترسید و اگر برده‌یی حبشی و بینی بریده بر شما امیر شد تا هرگاه که احکام کتاب خدا را برای شما انجام می‌دهد فرمان بردارش باشید و سخنش را پذیرا».

أم جُنْدَبِ از دِیَةِ

او مادر سلیم بن عمرو بن احوص است. اسلام آورده و با رسول خدا بیعت و از آن حضرت روایت کرده است.

عبدالله بن ادریس از یزید بن ابی زیاد، از سلیمان بن عمرو بن احوص از مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) را در حال رمی جمرات دیده است که از همان کف دره هفت سنگ ریزه کوچک رمی کرده و می‌فرموده است ای مردم! برخی از شما برخی را نکشد، می‌گوید در آن حال مردی پشت سر آن حضرت ایستاده بود و او را از برخورد ریگهایی که دیگران رمی می‌کردند حفظ می‌کرد پرسیدم این کیست؟ گفتند عباس بن عبدالمطلب است، پیامبر (ص) پس از رمی جمره برگشت و در این هنگام زنی پیش آن حضرت آمد و گفت ای رسول خدا پسر من که تنها فرزند من است بیمار است، فرمود برای من از میان این خیمه‌ها اندکی آب بیاور، آن زن در کاسه‌یی سنگی برای ایشان آب آورد، پیامبر اندکی از آن نوشید و در آن مضمضه کرد و فرمود از خداوند درمان او را مسئلت کن و این آب را به او بیاشامان، آن زن چنان کرد و پسرش بهبود یافت.

فضل بن دکین، از مندل از یزید بن ابی زیاد از سلیمان بن عمرو بن احوص از مادرش ام جندب ما را خبر داد که می‌گفته است: * رسول خدا (ص) را دیدم در حالی که سوار بر استر

خود بود رمی جمره کرد پشت سر ایشان کسی سوار بود که آن حضرت را از برخورد ریگهای دیگران حفظ کند، پرسیدم اینکه پشت سر پیامبر است کیست؟ گفتند فضل پسر عباس است. در همان حال شنیدم که رسول خدا می فرمود ای مردم بر شما باد که به هنگام رمی آرامش داشته باشید و با ریگهای کوچک به اندازه سر انگشت رمی کنید.

یزید بن هارون از حجاج از یزید آزاد کرده و وابسته عبدالله بن حارث از عبدالله بن حارث از أم جندب ازدی ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا فرموده است «ای مردم! به هنگام رمی جمرات خود را به کشتن مدهید و بر شما باد که با ریگهای کوچک چون سر انگشت رمی کنید».

أم حکیم دختر وداع خزاعی

اسلام آورده و از پیامبر (ص) چند حدیثی روایت کرده است. موسی بن اسماعیل از حبابه دختر عجلان خزاعی، از مادرش، از ام حفص دختر جریر از ام حکیم دختر وداع ما را خبر داد که می گفته است * به پیامبر گفتم پاداش دادن توانگر از سوی درویش چگونه است؟ فرمود خیرخواهی و دعا کردن. از ام حکیم با همین سلسله اسناد چند حدیث دیگر هم از رسول خدا روایت شده است.

أم مُسَلِمَة اشجعی

مسلمان شده و از پیامبر (ص) یک حدیث روایت کرده است. قبیصة بن عقبه از سفیان، از حبیب، از مردی از گفته ام مسلم اشجعی ما را خبر داد که می گفته است * در حالی که در خیمه چرمی خود بودم پیامبر (ص) پیش من آمد و فرمود چه نیکو خیمه‌یی است اگر از چرم گوسپندان مرده - بدون ذبح شرعی - نباشد، ام مسلم گوید از آن پس در پی فراهم آوردن خیمه‌های چرمی بودم.

أم کبشه

او بانویی از قبیله قضاعه است که مسلمان شده و حدیثی از رسول خدا روایت کرده است. عبدالله بن محمد بن ابی شیبه از حمید بن عبدالرحمان رُواسی از حسین بن صالح از اسود بن قیس از سعید بن عمرو از ام کبشه که زنی از قبیله قضاعه است ما را خبر داد که می گفته است * از رسول خدا اجازه خواستم تا همراه ایشان به جنگ بروم، فرمود نه. گفتم ای رسول خدا زخمی ها را مداوا و بیماران را پرستاری می کنم، رسول خدا فرمود بنشین و بر جای آرام بگیر مردم نگویند محمد همراه زنان به جنگ می آید.

أم سائب

محضر رسول خدا را درک کرده و مسلمان شده است. شبابه بن سوار از مغیره بن مسلم از ابوزبیر از جابر ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) به دیدن ام سائب رفت که می لرزید - از این پهلو به آن پهلو می شد - فرمودند تو را چه می شود، دردت چیست؟ گفت تب است تب که خدایش زیون سازد. پیامبر فرمودند خاموش باش تب را دشنام مده که گناهان و خطاهای مسلمانان را از میان می برد همانگونه که کوره آتش آلودگی های آهن را می زداید.

قتیله دختر صیفی جهنی

مسلمان شده است و از پیامبر (ص) حدیثی نقل می کند. وکیع بن جراح و محمد بن عبید هر دو از مسعودی، از معبد بن خالد از عبدالله بن یسار از قتیله دختر صیفی ما را خبر داد که می گفته است * یکی از دانشمندان یهودی به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت ای محمد! شما چه قوم خوبی هستید اگر به خدا شرک نوزدید، پیامبر پرسید چگونه شرک می ورزیم؟ گفت کسی از شما می گوید نه سوگند به کعبه، پیامبر فرمود آن شخص جنان گفته است ولی هر کس که سوگند می خورد باید به

خدای کعبه سوگند خورد. آن مرد گفت و شما ای محمد! چه مردم خوبی هستید اگر برای خدا همتا و مانندی قرار ندهید. رسول خدا پرسید این چگونه است؟ گفت گاه کسی از شما می گوید هرچه او بخواهد و من بخواهم، پیامبر فرمودند اگر او چنین گفته است توجه نداشته است و هر کس از شما می گوید باید بگوید آنچه خداوند می خواهد و سپس آنچه من می خواهم.

سلامة دختر حُرّ

مسلمان شده و از رسول خدا حدیثی نقل کرده است.

وکیع بن جراح از ام غراب از زنی به نام عقیله از سلامه دختر حُرّ ما را خبر داد که می گفته است * از پیامبر (ص) شنیدم می فرمود «روزگاری برای مردم فرا می رسد که یک ساعت بر پای می ایستند و امامی نمی یابند که با ایشان نماز بگذارد.

بُسیره مادر بزرگ حُمیضه دختر یاسر

مسلمان شد و بیعت کرد و از پیامبر (ص) حدیثی را نقل کرده است.

محمد بن بشر عبّدی، از هانی بن عثمان از مادرش حمیضه دختر یاسر از گفته مادر بزرگش بُسیره که یکی از بانوان مهاجر بود ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) ما را فرمود که ای زنان مؤمن بر شما باد به لا اله الا الله گفتن و سبحان الله گفتن و تقدیس حق تعالی و مبادا غافل شوید و رحمت خدا را فراموش کنید و انگشتک بزنید و بدانید که به رستخیز این انگشتان زبان می گشایند و درباره آنها از خودشان پرسیده می شود.

سراء دختر بنهان غنوی

اسلام آورده و از پیامبر (ص) حدیثهایی نقل کرده است.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد از ربیعه بن عبدالرحمان غنوی ما را خبر داد که می گفته است * مادر بزرگم سراء دختر بنهان که در روزگار جاهلی سرپرست یکی از بتخانه ها - یا

خانه‌های عمومی روسپیان - بود برایم نقل کرد و گفت به روزی که مردم به آن روز سرهای قربانی می‌گویند و روز پس از عید قربان است شنیدم که پیامبر (ص) از مردم پرسید امروز چه روزی است؟ گفتند خدا و پیامبرش داناترند، فرمود امروز روز میانی روزهای تشریق است، سپس رسول خدا از مردم پرسید آیا می‌دانید این چه سرزمینی است؟ گفتند خدا و پیامبرش داناترند، فرمود این جا مشعرالحرام است، سپس به علی (ع) فرمود «پس از امسال دیگر شما را دیدار نمی‌کنم، هان! که مالها و خونها و آبروهای شما در حرمت و احترام مانند همین امروز و همین شهر شماست. و این سخن را کسانی که این جایید و نزدیک هستید به آنان که دورند برسانند و این حکم تا هنگام مرگ شما و دیدار خداوندتان بر قوت خود باقی است و حضرت پروردگار از کردارهای شما خواهد پرسید.

سَرَّاء می‌گفته است پیامبر (ص) به مدینه برگشت و چند روزی بیشتر درنگ نفرمود و درگذشت درودها و رحمت و برکتهای خدا بر او باد.

احمد بن حارث غَسَّانِی بصری، از ساکنه دختر جعد غنوی ما را خبر داد که می‌گفته است * از سَرَّاء دختر نبهان غنوی شنیدم که می‌گفت به روزگار جاهلی سرپرست خانه‌یی بودم.

گویند، از سَرَّاء چند حدیث دیگر هم با همین اسناد روایت شده است.

رُزِينَةُ

خدمتکار رسول خدا (ص) بوده که مسلمان شده و از رسول خدا (ص) چند روایت نقل کرده است.

مُسلِم بن ابراهیم، از عَلِيَّة دختر کُمیت عتکی، از مادرش امینة از امه‌الله دختر رزینة از خود رزینة که خدمتکار رسول خدا بوده است ما را خبر داد که حدیثهایی درباره‌ی روزه روز عاشورا و درباره‌ی دَجَّال و جز آن نقل می‌کرده است.

قَبِيلَةُ

مادر سادات انصار است. از پیامبر (ص) حدیثها نقل کرده است.

اسماعیل بن خالد سکری، از یعلی بن شیبب مکی اسدی که از آزادکردگان و وابستگان خاندان اسد قریش است، از عبدالله بن خثیم قاری از خود قبیله مادر پسران انمار ما را خبر داد که می‌گفته است * در یکی از عمره‌های رسول خدا، آن حضرت برای تقصیر و بیرون آمدن از احرام به محل مروه آمدند، من درحالی که بر عصای خود تکیه داده بودم عصازنان به حضورش رفتم و کنار ایشان نشستم و گفتم ای رسول خدا! من زنی هستم که خرید و فروش می‌کنم، گاهی کالایی می‌خرم و نخست کمتر از آنچه می‌خواهم و باید بدهم پرداخت می‌کنم و سپس اندک‌اندک بر آن می‌افزایم تا به همان اندازه که می‌خواهم می‌رسد و گاهی که می‌خواهم کالایی بفروشم نخست آن را فراتر از قیمتی که باید بدهم می‌گویم و سپس اندک‌اندک از بهای آن می‌کاهم و سرانجام به همان قیمت که می‌خواهم می‌فروشم، پیامبر فرمودند ای قبیله چنین مکن - نه چانه بزن نه قیمت را بالاتر بگو - وقتی می‌خواهی چیزی بخری از همان آغاز قیمتی را که می‌خواهی پردازای پیشنهاد کن چه بپذیرند و چه نپذیرند و هنگامی که چیزی را می‌فروشی از همان آغاز قیمت قطعی را بگو چه بخرند و چه بخرند.

قبیله

دختر مخرمه تمیمی است، او همسر حبیب بن ازهر از خاندان خباب بوده است و برای او چند دختر آورده است. حبیب بن ازهر در آغاز اسلام درگذشت. دختران قبیله را عمویشان اثوب بن ازهر از قبیله گرفت. قبیله از سرزمین خود برای پیوستن به محضر پیامبر بیرون آمد و با حرث بن حاسن شیببانی نماینده قبیله بکر بن وائل که آهنگ سفر به حضور پیامبر داشت همسفر شد و همراه او به حضور پیامبر رسید و از آن حضرت مسئله پرسید و روایاتی شنید و همراه ایشان نماز گزارد، این مطالب را عبدالله بن حسان عنبری درباره قبیله گفته است. قبیله را پسری به نام حزام بوده است. قبیله می‌گفته است که او در جنگ ربنه همراه پیامبر شرکت و جنگ کرده است و سپس برای آوردن خواروبار به خیبر رفته و گرفتار تب آن سرزمین شده و درگذشته است و چند دختر از خود باقی گذاشته است.

عمه عاص بن عمرو طُفاوی

از پیامبر (ص) یک حدیث روایت کرده است.

معلی بن اسد عَمّی، از ابوسهیل تمام بن بُزَیع، از عاص بن عمرو طُفاوی ما را خبر داد که می‌گفته است * از عمه‌ام شنیدم که همراه تنی چند از زنان قوم خود به محضر پیامبر رفته و گفته است، ای رسول خدا برای من حدیثی بگویند که خداوند مرا به آن سود رساند، گوید آن حضرت سه بار فرمودند از آنچه گوش شنیدنش را خوش نمی‌دارد پرهیز.

ام ولد — کنیز فرزندان — شبیه

فضل بن دکین، از هشام دستوائی، از بدیل از صفیه دختر شبیه از گفته همان کنیز فرزندان شبیه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) را در حال سعی میان صفا و مروه دیده است و آن حضرت در آن حال می‌فرمود، بخش ابطح را فقط باید با حالت دویدن طی کرد.^۱

حجاج بن نصیر از محمد بن ذکوان جهضمی، از بدیل بن میسرة عقیلی، از صفیه دختر عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است * من در دهلیز خانه ابو حسین ایستاده بودم و به رسول خدا که در حال سعی میان صفا و مروه بود می‌نگریستم، ازار آن حضرت چنان بالا رفته بود که زانوهایش را می‌دیدم و می‌فرمود بخش وادی را فقط باید با حالت دویدن طی کرد، سعی و راه رفتن معمولی در دل مسیل خواهد بود.

خلیده دختر قیس

بن خالد بن اشجع از خاندان دهمان است، او را براء بن معرور که از خاندان سلمة و یکی از نقیبان دوازده گانه انصار است به همسری گرفت و خلیده برای او بشر بن براء را زایید، بشر

۱. این مسئله مربوط به هروله کردن میان صفا و مروه است و برای آگاهی بیشتر باید به کتابهای مفصل مناسک حج مراجعه کرد.

در جنگ بدر شرکت کرد. او همان کسی است که همراه رسول خدا (ص) از گوشت مسموم آن بزغاله خورده است. خلیده مادر بشر بن براء مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد و از ایشان روایت نقل کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از افلح بن سعید مزنی، از عاصم بن عمر بن قتادة از محمود بن لبید، از خلیده مادر بشر بن براء ما را خبر داد که می گفته است * از پیامبر (ص) پرسیده است که آیا مردگان یکدیگر را می شناسند؟ پیامبر فرموده اند دستهایت خاک آلود مباد یا فرموده اند بر پیشانی تو نشان سجده آشکار باد نفسهای پاک و پسندیده در بهشت پرندگان سبزی خواهند بود همانگونه که پرندگان بر فراز شاخسارها یکدیگر را می شناسند آنان هم یکدیگر را می شناسند.

اسماعیل بن عبدالله بن خالد سکری، از محمد بن سلمة، از محمد بن اسحاق از ابن ابی نجیح از مجاهد از مادر بشر بن براء بن معرور ما را خبر داد که می گفته است * شنیدم پیامبر (ص) به یاران خود می فرمود «آیا شما را از بهترین مردم خبر بدهم؟» گفتند آری، مادر بشر می گوید در این هنگام پیامبر (ص) با دست خویش به سوی باختر اشاره کرد و فرمود «مردی است که لگام اسب خود را در دست گرفته و منتظر است که حمله کند یا بر او حمله آورند، آیا اینک به بهترین کس پس از او شما را خبر بدهم؟» گفتند آری ای رسول خدا! گوید در این هنگام رسول خدا با دست به سوی حجاز اشاره کرد و فرمود «کسی که میان گوسپندان - دامهای - خود باشد نماز را برپا دارد و زکات را پردازد و حق خدا را در اموال خود بداند و از مردم شرور کناره گیرد».

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت معمر و مالک از زهری از عروه از عایشه مرا خبر دادند که می گفته است مادر بشر بن براء معرور در بیماری مرگ رسول خدا به حضور ایشان آمد و دست آن حضرت را که تب داشت دست کشید و گفت ای رسول خدا! چنین تبی بر هیچکس ندیده ام، پیامبر فرمودند همانگونه که پاداش ما دوبرابر است بلا هم بر ما فزون است، مردم چه می گویند؟ گوید به رسول خدا گفتم مردم می پندارند که رسول خدا گرفتار ذات الجنب هستند. فرمود آن بیماری از ریشخندهای شیطان است و خداوند مرا گرفتار آن نمی فرماید، و این درد در پی همان لقمه زهر آلودی است که در خیبر من و پسرت از آن خوردیم و همواره از همان بیمار می شوم تا کار به این جا رسید و بریدن رگ دلم فرا رسیده است، و بدینگونه رسول خدا شهید در گذشته است.

اسامی زنان مسلمان و بیعت‌کننده قبیله اوس انصار، از خاندان
 عبدالاشهل بن جشم بن حارث بن خزرج بن عمرو، که او
 همان نیت پسر مالک پسر اوس است

رباب

دختر نعمان بن امرؤالقیس بن زید بن عبدالاشهل، مادرش معاذه دختر انس بن قیس بن عبید
 بن زید بن معاویه بن مالک بن نجار است که خاندان حُدَیله‌اند.

این رباب دختر نعمان عمه سعد بن معاذ است، رباب را نخست زراره بن عمرو بن
 عدی بن حارث بن مرة بن کعب که همان ظفر بن خزرج بن عمرو است و او همان نیت است
 که پسر مالک بن اوس بوده است به همسری گرفت و رباب برای او معاذ پسر زراره را
 زایید، این معاذ پدر ابونمله است که از اصحاب رسول خدا بوده است، پس از آن رباب را
 معرور پسر صخر پسر خنساء پسر سنان پسر عبید، پسر عدی پسر غنم پسر کعب پسر سلمه
 که از قبیله خزرج بود به همسری گرفت و رباب برای معرور پسری به نام براء آورد و این
 براء یکی از نقیبان دوازده گانه انصار است، براء بن معرور پیش از آنکه رسول خدا برای
 هجرت به مدینه بیایند درگذشت، پیامبر (ص) کنار گور او آمد و بر او نماز گزارد - برای او
 آمرزش خواهی فرمود.

رباب دختر نعمان اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد.

عقرب

دختر معاذ بن نعمان بن امرؤالقیس بن زید بن عبدالاشهل است، مادر او کَبْشَة دختر رافع بن
 معاویه بن عبید بن ابجر است که این همان خُدَرة بن عوف بن حارث بن خزرج است.^۱

۱. شرح حال مادر سعد در فصل بعد ضمن بانوان قبیله خزرج خواهد آمد.

عقرب خواهر پدر و مادری سعد بن معاذ است، عقرب را یزید بن کرز بن زعوراء بن عبدالاشهل به همسری گرفت و عقرب برای او دو پسر به نامهای رافع و حواء^۱ آورد. سپس قیس بن خطیم بن عدی بن عمرو بن سواد بن ظفر عقرب را به همسری گرفت و عقرب برای او یزید را زایید و کنیه قیس به نام همین پسرش ابویزید بوده است. همچنین پسر دیگری به نام ثابت برای او آورد، یزید بن قیس در جنگ پُل ابوعبید^۲ کشته شد، عقرب مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

هند

دختر سماک بن عتیک بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل، مادرش ام جندب دختر رفاعه بن زَنْبَر بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس است. هند عمه اُسید بن حُضیر بن سماک بن عتیک است، هند را سعد بن معاذ بن نعمان بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت و هند برای او دو پسر به نام عمرو و عبدالله آورد، هند پس از سعد بن معاذ همسر اوس بن معاذ بن نعمان برادر سعد شد و برای او حارث بن اوس را آورد که در جنگ بدر شرکت کرد، هند مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

امامة

دختر سماک، خواهر پدر و مادری هند و عمه اُسید بن حُضیر است. امامه را شریک بن انس بن نافع بن امروالقیس به همسری گرفت و امامه برای او پسری به نام عبدالله و سه دختر به نامهای اُم صَخْر و اُم سلیمان و حبیبه آورد، امامه مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

۱. می بینید که حواء نام مشترک میان زن و مرد است.

۲. این جنگ در آغاز خلافت عمر بن خطاب میان اعراب و ایرانیان صورت گرفته است. به ترجمه نهیة الارب، ج ۴،

ص ۱۵۸ مراجعه فرمایید.

خَوَاء

دختر رافع بن امرؤ القیس بن زید بن عبدالاشهل، محمد بن عمر واقدی تبار او را همینگونه نوشته و او را از بیعت کنندگان شمرده است. ما برای رافع بن امرؤ القیس در میان انساب انصار فقط یک دختر به نام صعبه می‌شناسیم، مادر حواء خزیمه دختر عدی بن عبس بن حرام بن جندب از خاندان عدی بن نجار است، صعبه خواهر ابو حیسر انس بن رافع بن امرؤ القیس بن زید بن عبدالاشهل است - لابد برادر پدری بوده است.

أُمّ ایاس

دختر انس بن رافع بن امرؤ القیس بن زید بن عبدالاشهل است. مادرش ام شریک دختر خالد بن خنیس بن لوذان بن عبدود بن زید بن ثعلبة بن خزرج بن ساعده است.
ام ایاس را ابوسعید پسر طلحة بن ابی طلحة از خاندان عبدالدار پسر قصی به همسری گرفت، ام ایاس مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

ام حکیم

نامش وُدّه و دختر عقبه بن رافع بن امرؤ القیس بن زید بن عبدالاشهل است. مادرش ام البنین دختر حدیفة بن ربیعة بن سالم بن معاویه بن ضرار بن ذبیان از خاندان سلامان بن سعد و از قبیله قضاعه است.

ام حکیم عمه محمود بن لبید بن عقبه است، ام حکم را قیس بن مخرمه بن مطلب بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و ام حکیم برای او فرزند آورد، ام حکیم مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

أم سعد

دختر عقبه بن رافع بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل و مادرش سلمی دختر عمرو بن خنیس بن لوزان بن عبدود بن زید از خاندان ساعده است. او هم عمه محمود بن لبید است، پس از مرگ خواهرش وده، شوهر خواهرش قیس بن مخرمة او را به همسری گرفت، ام سعد مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

خولة

خواهر پدر و مادری ام سعد و عمه محمود بن لبید است، خوله را حارث بن صمّة بن عتیک که از خاندان عمرو بن مبدول از دودمان مالک بن نجّار است به همسری گرفت و خوله برای او پسری به نام سعد آورد، سپس عبدالله بن قتادة بن نعمان بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر که از قبیله اوس است خوله را به همسری گرفت و خوله برای او پسری به نام عمرو آورد. خوله دختر عقبه مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

عمیره

دختر یزید بن سکن بن رافع بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل و مادرش ام سعد دختر خزیم بن مسعود بن قلع بن حریش بن عبدالاشهل است. عمیره را منظور بن لبید بن عقبه بن رافع بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت و عمیره برای او حارث و عثیره را زاید، عمیره مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

أم عامر اشهلی

نامش فکّیهه و به گفته برخی اسماء و دختر یزید بن سکن بن رافع بن امروالقیس بن زید بن

عبدالاشهل است و مادرش ام سعد دختر خُزَیم بن مسعود بن قلع بن حریش بن عبدالاشهل است. ام عامر مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت و از آن حضرت چند حدیث روایت کرده است. او در پاره‌یی از جنگها همراه پیامبر بوده است.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه، از عبدالرحمان بن عبدالرحمان بن ثابت بن صامت انصاری، از گفته خود ام عامر دختر یزید بن سکن که از بانوان بیعت‌کننده با رسول خدا بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا در مسجد محله عبدالاشهل بوده‌اند برای ایشان پاره گوشتی پخته که به استخوان چسبیده بوده برده است و آن حضرت گوشت را از استخوان باز کرده و خورده‌اند و سپس بدون آنکه وضو بگیرند برخاسته‌اند و نماز گزارده‌اند.^۱

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه، از عبدالله بن ابی سفیان از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * از ام عامر اشهلی که با رسول خدا بیعت کرده بود شنیدم که می‌گفت هرگاه پیامبر (ص) به خانه‌های ما می‌نگریست یا بر آن خانه‌ها مشرف می‌شد می‌فرمود «چه خیری در این خانه‌ها نهفته است، این‌ها بهترین خانه‌های انصار است».

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه، از داود بن حصین، از ابوسفیان، از خود ام عامر اسماء دختر یزید بن سکن ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) را دیدم که در مسجد محله ما نماز مغرب گزاردند، من به خانه خود برگشتم پاره گوشتی پخته که به استخوان چسبیده بود و چند گرده نان به حضورش بردم و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد، شام بخور، آن حضرت خطاب به یاران خود که چهل مرد بودند فرمود «به نام خدا بخورید» خود پیامبر و یارانش و کسانی که در خانه بودند همگی از آن غذا خوردند، سوگند به کسی که جانم در دست اوست دیدم که هنوز اندکی از گوشت بر استخوان و تمام نانها باقی مانده است، سپس آن حضرت از مشک آبی که در خانه‌ام بود آب نوشید و برگشت، من آن مشک را از برون چرب و جمع کردم و به بیماران از آن آب می‌نوشانیدیم و گاهی به امید خیر و برکت خود از آن آب می‌نوشیدیم.

واقدی در پی سخن خود افزود که این نوع مشک را از پایین وصله می‌زده و می‌دوخته‌اند و پس از کهنه‌شدن سر مشک را می‌بریده‌اند و شبیه دلوهای بسیار بزرگ بوده

۱. برخی می‌پنداشته‌اند که دست زدن به گوشت پخته مبطل وضوست و نقل این روایات برای رد کردن آن باور است.

است و نیز افزوده است که امّ عامر اشهلی در جنگ خیبر همراه رسول خدا بوده است. فضل بن دکین از سفیان بن عیینه، از عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی حسین از شهر بن حوشب از خود ام عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) از کنار من که همراه گروهی از بانوان بودم عبور فرمود و بر ما سلام داد که پاسخ سلامش را دادیم. خالد بن مخلد بجلی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالرحمان بن عبدالرحمان بن ثابت انصاری شنیدم که می‌گفت ام عامر دختر یزید که از بانوان بیعت‌کننده بود پاره گوشت پخته‌یی که به استخوان چسبیده بود به حضور پیامبر (ص) آورد و آن حضرت گوشتها را از استخوان باز کرد و خورد و بدون اینکه وضو بگیرد برخاست و نماز گزارد.

ریاب

دختر کعب بن عدی بن عبدالاشهل، او را الیمان پسر جابر عبّسی که هم‌پیمان خاندان عبدالاشهل بود به همسری گرفت و ریاب برای او پسرانی به نامهای حذیفه و سعد و صفوان و مدلج و دختری به نام لیلی آورد، ریاب دختر کعب مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

ام نیار

دختر زید بن مالک بن عدی بن کعب بن عبدالاشهل، او خواهر سعد بن زید اشهلی است که هم از شرکت‌کنندگان در بیعت عقبه است و هم از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر، واقدی تبار ام نیار را همینگونه آورده و او را در زمره بانوان بیعت‌کننده نام برده است. ولی ما در کتاب نسب انصار چیزی درباره‌اش نیافتیم.

امّ عمرو

دختر سلامه بن وقش بن زغبه بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش سلمی دختر سلمه بن خالد بن عدی بن مجدعه بن حارثه است، او خواهر پدر و مادری سلمه بن سلامه بن وقش است

که از شرکت‌کنندگان در بیعت عقبه و جنگ بدر است.

ام عمرو را محمد بن مسلمة بن سلمة بن خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه به همسری گرفت و ام عمرو برای او فرزند آورد، ام عمرو دختر سلامه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

نائله

دختر سلامه - خواهر پدری سلمه و ام عمرو - مادرش ام عمرو دختر عتیک بن عمرو بن عبدالاعلم بن عامر بن زعوراء بن جشم برادر عبدالاشهل بن جشم است، نائله را عبدالله بن سماک بن عمرو بن غزیه که از قبیله غسان و هم‌پیمان خاندان معاویه بن مالک از قبیله اوس بوده است گرفت و برای او فرزند آورد، سپس قیس بن کعب بن قین بن کعب بن سواد از خاندان سلمه او را به همسری گرفت و امامه پسری به نام سهل برای او زایید که در جنگ احد شهید شد، نائله مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

عقرب

دختر سلامه بن وقش بن زُغَبَة بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش سُهَیْمَة دختر عبدالله بن رفاعه بن نجدة بن نمیر از خاندان واقف اوس است، او خواهر پدری سلمة بن سلامه بن وقش است، عقرب را رافع بن یزید بن کرز بن زعوراء بن عبدالاشهل به همسری گرفت و عقرب برای او پسری به نام اسید زایید، عقرب اسلام آورد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

مَحْیَاة

دختر سلکان بن سلامه بن وقش بن زُغَبَة بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش ام سهل دختر رومی بن وقش بن زُغَبَة بن زعوراء بن عبدالاشهل است، به نقل و روایت عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری، محیاه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید، او همان عبادة دختر ابونائله سلکان بن سلامه است و

سلکان جز یک دختر نداشته که نامش مورد اختلاف است.

أُم حَنْظَلَة

دختر رومی بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش شهیمه دختر عبدالله بن رفاعه بن نجده از خاندان نمیر و دودمان واقف قبیله اوس است، ام حنظله را ثعلبه پسر انس بن عدی بن زعوراء بن عبدالاشهل به همسری گرفت و از او فرزندان شد، به روایت محمد بن عمر واقدی ام حنظله مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ام سهل دختر رومی

خواهر پدر و مادری ام حنظله است، او را سلکان بن سلامه بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل به همسری گرفت و از او فرزندان شد، ام سهل هم به روایت واقدی مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أُمَامَة

دختر بشر بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش فاطمه دختر بشر بن عدی بن ابی غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج است، او خواهر عباد بن بشر است که در جنگ بدر و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر بوده و در جنگ یمامه شهید شده است.

أُمَامَة را محمود بن مسلمة بن سلمة بن خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه از قبیله اوس به همسری گرفت و اُمَامَة برای او فرزند آورد.

واقدی گفته است که اُمَامَة مادر علی بن اسد بن عبید بن سعیه هدلی است و افزوده است که خاندان هدل از قریظه‌اند و تبار خود را از ایشان می‌دانند.

عبدالله بن محمد بن عماره هم می‌گوید، مادر علی بن اسد بن عبید بن سعیه هدلی، دختر سلامه بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل است، اُمَامَة به گفته واقدی مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

حَوَاء

دختر زید بن سکن بن کرز بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش عقرب دختر معاذ بن نعمان بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل است، حواء خواهر رافع بن یزید است که در جنگ بدر شرکت کرده است، حوا را قیس بن خطیم بن عدی بن عمرو بن سواد بن ظفر به همسری گرفت و حواء برای او ثابت را زایید، حواء پیش از هجرت رسول خدا و از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و اسلامش پسندیده بود و این موضوع به آگهی پیامبر رسیده بود، او همان است که پیامبر (ص) به شوهرش قیس بن خطیم در باره اش سفارش به نیکی و خوشرفتاری فرمود، و چنان بود که قیس بن خطیم به بازار ذوالمجاز که از بازارهای مکه است آمده بود پیامبر به دیدار قیس رفت و او را به اسلام فراخواند و او را بر پذیرش اسلام تشویق فرمود، قیس گفت دعوت تو و آنچه که به آن فرامی خوانی بسیار نیکوست ولی اینک جنگ ما را از این اندیشه و سخن بازداشته است، رسول خدا او را با کنیه مورد خطاب قرار داد و اصرار کرد و فرمود «ای ابویزید تو را به سوی خدا فرامی خوانم» قیس همان پاسخ نخست را می داد، سپس فرمود، «ای ابویزید! مرا خبر رسیده است که از آن گاه که همسرت حواء از آیین تو دوری گزیده است با او بدرفتاری می کنی، از خدا بترس و حرمت مرا در آن باره پاس دار و متعرض او مشو». قیس گفت آری و با کمال میل، آنچه دوست می داری انجام می دهم و جز خیر بر او عرضه نخواهم داشت، گوید پیش از آن قیس نسبت به همسرش کمال بدرفتاری را داشت، پس از آنکه قیس به مدینه برگشت به همسر خود گفت ای حواء! با محمد (ص) پیامبر ملاقات کردم و از من خواست که حرمت او را در باره ات پاس دارم، و به خدا سوگند در تعهدی که برای او کرده ام وفادار می مانم، هرچه می خواهی انجام بده و سوگند به خدا که هرگز از من به تو آزاری نخواهد رسید. حواء اسلام خود را که پوشیده می داشت آشکار ساخت و قیس متعرض او نمی شد، در این باره به قیس اعتراض می کردند و می گفتند ای ابویزید! همسرت از آیین محمد (ص) پیروی می کند، پاسخ می داد آری ولی من برای محمد

تعهد کرده‌ام که نسبت به حواء بدرفتاری نکنم و حرمت محمد را درباره او پاس دارم.^۱

أمیمة

دختر عمرو بن سهل بن معبد بن مخرمة بن قلع بن حریش بن عبدالاشهل، به گفته محمد بن عمر واقدی مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

هند

دختر سهل بن زید بن عامر بن عمرو بن جشم از مردم راج است، عمرو بن جشم برادر عبدالاشهل است، به گفته واقدی هند مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

مُلَیْکَة

دختر سهل بن زید بن عامر بن عمرو بن جشم، او همسر ابوالهیثم بن التیهان است و برای او فرزند آورده است، به نقل محمد بن عمر واقدی، مَلِیْکَة مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

صَعْبَة

دختر سهل بن زید بن عامر بن عمرو بن جشم، او هم به نقل محمد بن عمر واقدی مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

أمیمة

دختر ابوالهیثم مالک بن التیهان بن مالک بن بلی قضاة، هم پیمان خاندان عبدالاشهل بن

۱. قیس از شاعران بزرگ مدینه است که حدود دو سال پیش از هجرت درگذشته است. او متمایل به اسلام بوده ولی مسلمان نشده است. به ابن سلام، طبقات الشعراء، ص ۵۲، و الاعلام، ج ۶، ص ۵۴ مراجعه فرمایید.

جُشَم است، مادرش ملیکه دختر سهل بن زید بن عامر بن عمرو بن جشم است، او هم به روایت واقدی مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

فاطمة

دختر الیمان و خواهر حذیفه بن الیمان عبسی است، ایشان هم پیمانان خاندان عبدالاشهل هستند، او مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده و از آن حضرت روایت کرده است. ابو عامر عبدالملک بن عمرو عقدی از شعبه از حصین بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * از ابو عبیده بن حذیفه شنیده است که از گفته عمه خود فاطمه حدیث می‌کرده که می‌گفته است همراه گروهی از بانوان در بیماری ارتحال رسول خدا از آن حضرت عبادت کرده است و دیده است که مشکی آویخته است و آب آن قطره قطره بر بدن رسول خدا می‌چکد که شدت حرارت تب را تسکین دهد، گوید به ایشان عرض کردیم کاش دعا فرمایی که خداوند تب را از شما بردارد، فرمود پیامبران از همه مردم گرفتارتر و سخت‌آزمون‌ترند، سپس طبقه پس از ایشان و سپس طبقه بعد از آنان.^۱

محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه هر دو از سفیان از منصور از ربیع بن خراش از گفته بانویی از خواهر حذیفه ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) برای ما سخنرانی کرد و ضمن آن چنین فرمود «ای گروه بانوان! آیا نقره برای زیور شما بسنده نیست؟ همانا هر زنی از شما که زیور زر به کار برد و آن را - برای نامحرم - آشکار سازد در آن مورد عذاب خواهد شد». گوید حذیفه چند خواهر داشت که پیامبر (ص) را درک کرده بودند. منصور می‌گوید این موضوع را برای مجاهد نقل کردم، گفت آری من آن بانوان را دیده بودم، یکی از ایشان - هر کدامشان - برای آستین بلند خود تکمه و وصله‌بی درست کرده بود که دستبند و انگشترش را پوشیده می‌داشت.

۱. این حدیث در حد توانر و در بسیاری از منابع با اندک اختلاف لفظی آمده است. به کلمه بلاء در معجم المفهرس لالفاظ

از بانوان خاندان حارثة بن خزرج که همان نبيت بن مالک بن اوس است

أمامة

دختر خديج بن رافع بن عدی بن زید بن جشم بن حارثة، خواهر رافع بن خديج است،
واقدي این چنین گفته است.

أمامة

دختر رافع، مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد. مادرش حلیمه دختر عروة بن مسعود بن
سنان بن عامر بن عدی بن أمیة بن بیاضة از خاندان خزرج است، او را أسید بن ظهیر بن رافع
بن عدی بن زید بن جشم بن حارثة از قبيلة اوس به همسری گرفت و امامه برای او دو پسر به
نامهای ثابت و محمد و دو دختر به نامهای ام کلثوم و ام حسن زایید.

عميرة

دختر ظهیر بن رافع بن عدی بن زید بن جشم بن حارثة، مادرش فاطمه دختر بشر بن عدی بن
أبی بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف از خاندان قوئل قبيلة خزرج و هم پیمان خاندان
عبدالاشهل است، او را مِرْبَع بن قیظی بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثة از قبيلة اوس به
همسری گرفت و عميرة برای او زید و صُرارة و عبدالرحمان و عبدالله را آورد که این دو
پسر او در جنگ پل ابو عبید شهید شدند و نسلی از آن دو بر جای نمانده است، عمیره
مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

لیلی

دختر نهیک بن یساف بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه، مادرش ام عبدالله دختر اسلم بن حریش بن مجدعة بن حارثه بن حارث است، لیلی را سهل بن ربیع بن عمرو بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه به همسری گرفت. لیلی مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

ثبیته

بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثه، مادرش سهله دختر امروالقیس بن کعب بن ی بن مجدعة بن حارثه است، او را اوس بن قیظی بن عمرو بن زید بن چشم بن همسری گرفت و ثبیته فرزندان به نامهای عبدالله و کبائه و عرابه برای او آورد، حتر ربیع مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

جمیله دختر صیفی

بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثه، مادرش نوار دختر قیس بن لوزان بن ثعلبة بن عدی بن مجدعة بن حارثه بن حارث است، جمیله خواهر مادری غلبه پسر زید بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثه است.

عتیک بن قیس بن هیثه بن حارث بن امیه بن معاویه از دودمان عمرو بن عوف جمیله را به همسری گرفت، جمیله مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

أمیمه دختر عقبه

بن عمرو بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه، مادرش ام عمیر دختر عمرو بن عدی از خاندان حنظله دودمان تمیم است، او را عتیک پسر نعمان بن عمرو که از فرزندان زادگان مذکور است به همسری گرفت و او را مذول همان عامر بن مالک بن نجار است، أمیمه

مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أم عامر دختر سلیم

بن ضَبْع بن عامر بن مجدعة بن چشم بن حارثه است، نام اصلی او حَبَّابَة و مادرش سعاد دختر عامر بن عدی بن چشم بن مجدعة بن حارثه است، او را اُسَید بن ساعدة بن عامر بن عدی^۱ بن چشم بن مجدعه به همسری گرفته است، و أم عامر برای او یزید را آورد، به نقل عبدالله بن محمد بن عماره انصاری ام عامر مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

جمیله دختر سنان

بن ثعلبة بن عامر بن مجدعة بن چشم بن حارثه، از را عبیدالسهم پسر سلیم بن ضیع بن عامر بن مجدعة بن چشم بن حارثه به همسری گرفت و جمیله ثابت را برای او آورد. جمیله هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

عمیره دختر ابو حثمة

نام اصلی ابو حثمة عبدالله و پسر ساعدة بن عامر بن عدی بن چشم بن مجدعة بن حارثه است. مادر عمیره بانویی معروف به ام ربیع و دختر اسلم بن حریش بن عدی بن مجدعة^۲ بن حارثه است، عمیره را یزید بن اُسَید بن ساعدة بن عامر بن عدی بن چشم بن مجدعة بن حارثه به همسری گرفت و پس از او یزید بن بردع بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر او را به همسری گرفت، عمیره هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

۱. ملاحظه می کنید که بیشتر ازدوجها دخترعموها و پسرعموها هستند.

۲. هرچند در تمام نسخه ها همینگونه است، ولی بدون تردید عدی بن چشم بن مجدعه صحیح است.

أم سهیل

خواهر پدری عمیره است، مادرش حجت دختر عمیر بن عقبه بن عمرو بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه است، ام سهیل را یزید بن براء بن عازب بن حارث بن عدی بن چشم بن مجدعه به همسری گرفت و برای او پسری به نام مخلد آورد. ام سهیل مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

امیمه

خواهر پدر و مادری ام سهیل است. او را هلال بن حارث بن ربیعه بن منقذ بن عقیف به همسری گرفت و پس از او ابوسندر بن حصین بن بجاد اسلمی با امیمه ازدواج کرد. امیمه هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

عمیره دختر سعد

بن عامر بن عدی بن چشم بن مجدعه بن حارثه، مادرش أم عامر دختر سلیم بن ضبع بن عامر بن مجدعه بن چشم بن حارثه است. او را کبائه پسر اوس بن قیظی بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثه به همسری گرفته است، عمیره مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

وقصاء

دختر مسعود بن عامر بن عدی بن چشم بن مجدعه بن حارثه، مادرش کبشه دختر اوس بن عدی بن امیه بن عامر بن خطمه است، و خطمه همان عبدالله بن چشم بن مالک بن اوس است، و قصاء را نعمان بن مالک بن عامر بن مجدعه بن چشم بن حارثه به همسری گرفت، و قصاء مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

نوار

دختر قیس بن حارث بن عدی بن چشم بن مجدعة بن حارثه است، کنیه پدرش قیس برگرفته از نام همین دختر اوست، او را زید بن نویره بن حارث بن عدی بن چشم بن مجدعة بن حارثه به همسری گرفت که برای او پسری به نام عازب آورد، نوار مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أم عبدالله

دختر عازب بن حارث بن عامر بن چشم بن مجدعة بن حارثه و خواهر پدر و مادری براء بن عازب است. مادرشان أم حبیبه دختر ابو حبیبه بن حباب بن انس بن زید از خاندان مالک بن نجار است و گفته‌اند مادرشان ام خالد دختر ثابت بن سنان بن عبید بن ابجر بوده است و این ابجر همان خدره است. ام عبدالله مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

أم عبس دختر مسلمة

بن سلمة بن خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه، مادرش ام سهم است که نام اصلی او خلیدة و دختر ابو عبید بن وهب بن لوزان بن عبدود بن زید بن ثعلبة بن خزرج بن ساعدة است، او خواهر پدری و مادری محمد و محمود پسران مسلمة است. ام عبس را ابو عبس بن جبر بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثه به همسری گرفته است که برای او فرزند هم آورده است، ام عبس مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

هند دختر محمود

بن مسلمة بن سلمة بن خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه است، مادرش شמוש دختر عمرو بن حرام بن ثعلبه از دودمان سلمه است، هند را عمرو بن سعد بن معاذ بن نعمان بن

امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت، هند مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

أم منظور دختر محمود

خواهر پدری و مادری هند است، او را لبید بن عقبه بن رافع بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت و ام منظور برای او دو پسر به نامهای محمود و منظور و دختری به نام میمونه آورد که محمود بن لبید فقیه نامداری بوده است، ام منظور دختر محمود هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أم عمرو دختر محمود

خواهر پدری هند است، مادرش امامه دختر بشر بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل بن چشم است. ام عمرو را پسر عمویش عبدالله بن محمد بن مسلمه به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای عمرو و حمید زایید، سپس زید بن سعد بن زید بن مالک بن عبد بن کعب بن عبدالاشهل او را به همسری گرفت، ام عمرو مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

ام الربیع

دختر اسلم بن حریش بن عدی بن مجدعة بن حارثه، مادرش سعاد دختر رافع بن ابی عمرو بن عائد بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است، ام ربیع خواهر پدر و مادری سلمة بن اسلم بن حریش است که از شرکت کنندگان در جنگ بدر بوده است، او را ابو حشمة بن ساعدة بن عامر بن عدی بن چشم بن مجدعة بن حارثه به همسری گرفته است که برای او پسری به نام سهل و عمیره و أم ضمرة را زاییده است، ام ربیع مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

سُهَيْمَة

خواهر پدر و مادری ام ربیع است، او را محیصة بن مسعود بن کعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثه به همسری گرفته است. سُهَيْمَة هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

لبابة دختر اسلم

خواهر پدر و مادری سلمة بن اسلم بن حریش است که از شرکت کنندگان در جنگ بدر بوده است، او را زید بن سعد بن مالک بن عبد بن کعب بن عبدالاشهل به همسری گرفته است. لبابه مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

ام عبدالله

نامش سلمی و خواهر پدری سلمة بن اسلم بن حریش است. مادرش ام خالد دختر خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه است، او را نهیک بن اساف بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه به همسری گرفته است، ام عبدالله مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

سلامة دختر مسعود

بن کعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثه است، مادرش ادام دختر جموح بن زید بن حرام از خاندان سلمه است، او خواهر مادر و پدری حُوَيْصَة و مُحَيِّصَة و احوص پسران مسعود بن کعب است، سلامه را مُرشدَة پسر جبر بن مالک بن حویرثة بن حارثه به همسری گرفته است و سلامه برای او فرزند آورده است، سلامه هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

لُبْنی دختر قیظی

بن لوزان بن ثعلبة بن عدی بن مجدعة بن حارثة، مادرش ام حبیب دختر فراد بن موهبة بن عدی بن مجدعة بن حارثة است، او را ابو ثابت بن عبد عمرو بن قیظی بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثة به همسری گرفت و پس از او ابو احمد بن قیس بن لوزان بن ثعلبة بن عدی بن مجدعة بن حارثة با لُبْنی ازدواج کرد، او هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

لیلی دختر رافع

بن عمرو بن عدی بن مجدعة بن حارثة، مادرش ام براء دختر سلمة بن عرفة بن مالک بن لوزان بن عمرو بن عوف از قبیله اوس و از دودمان سمیعه است، جبر بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثة او را به همسری گرفت، لیلی برای او ابو عبس بن جبر را که از شرکت کنندگان جنگ بدر است زایید، لیلی مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

اسماء دختر مُرثدة

بن جبر بن مالک بن حویرثة بن حارثة، مادرش سلامه دختر مسعود بن کعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثة است، او را ضحاک بن خلیفة بن ثعلبة بن عدی بن کعب بن عبدالاشهل به همسری گرفت و اسماء برای او چهار پسر به نامهای ثابت، ابوجبیر، ابوبکر و عمر و دختری به نام ثبیته زایید که این دختر را محمد بن مسلمه به همسری گرفت، اسماء سه دختر دیگر هم به نامهای بکرة و حماده و صفیه آورد، او مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

عمیره دختر مُرثدة

خواهر پدر و مادری اسماء است او را سُوید بن نعمان بن عامر بن مالک بن مجیدعة بن

جشم بن حارثه به همسری گرفت. او هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است. محمد بن سعد می گوید * کسی از انصار می گفت که مرشده پسر جبر در جنگ همراه پیامبر (ص) بوده است.^۱

ام ضحاک دختر مسعود حارثی

مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است و به گفته محمد بن عمر واقدی در جنگ خیبر همراه حضرت ختمی مرتبت بوده است ولی من یاد و نشانی از او در انساب انصار ندیدم.

از بانوان خاندان ظفر که همان کعب بن خزرج بن عمرو است
و این عمرو همان نیت پسر مالک بن اوس است و او
آخرین کسی است که نسب نیت به او می رسد

لیلی دختر خطیم

او خواهر پدري قيس بن خطيم بن عدی بن عمرو بن سواد بن ظفر است. مادرش شرقه الدار دختر همیشه بن حارث بن امیه بن معاویه بن مالک از خاندان عمرو بن عوف است. به روزگار جاهلی مسعود بن اوس بن مالک بن سواد بن ظفر او را به همسری گرفت و برای او دو دختر به نامهای عمرة و عمیره آورد و مسعود بن اوس درگذشت، هنگامی که رسول خدا به مدینه آمدند لیلی نخستین زنی بود که همراه دو دختر خود و دو نوه دختری خویش به حضور آن حضرت آمد و نخستین بانویی بود که با پیامبر بیعت کرد و خود را به پیامبر بخشید ولی افراد خاندان ظفر از پیامبر استدعا کردند که این کار او را نپذیرند و آن حضرت چنان فرمود

۱. ابن اثیر و عسقلانی در اسد الغابه و الاصابه نام مرشده را نیاورده اند.

و از او جدا شد، او زنی غیر تمند بود و به او لقمه شیر می گفتند.

لُبْنَى دَخْتَرِ خَطِيم

او خواهر پدری و مادری قیس بن خطیم است و مادرشان قریبه دختر قیس بن قُرَیْم بن امیه بن سنان بن کعب بن غنم بن سلمه است، او را عبدالله بن نهیک بن اساف بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه به همسری گرفت و لبنی برای او فرزند آورد. لبنی مسلمان شده و بیعت کرده است.

أُم سَهْل

دختر نعمان بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر، او خواهر پدر و مادری قتاده بن نعمان از شرکت کنندگان در جنگ بدر است، مادرش انیسه دختر قیس بن عمرو بن عبید بن مالک بن عمرو بن عامر بن غنم بن عدی بن نجّار است. ام سهل مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

حَبِيبَةُ دَخْتَرِ قَيْسِ

بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر، مادرش عمیره دختر مسعود بن اوس بن مالک بن سواد بن ظفر است. حبیبه را معاذ بن حارث بن رفاعه بن عفراء از خاندان مالک بن نجّار به همسری گرفت و حبیبه عبیدالله را برای او زایید، سپس ابوفضاله بن ثابت بن قیس بن شماس بن مالک بن امرؤالقیس بن مالک بن ثعلبه بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج او را به همسری گرفت و حبیبه برای او خارجه را آورد، حبیبه مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

عَمْرَةَ دَخْتَرِ مَسْعُودِ

بن اوس بن مالک بن سواد بن ظفر، مادرش لیلی دختر خطیم بن عدی بن عمرو بن سواد بن